



گروه تئاتر تلخک شهرستان بندرانزلی تقدیم می کند

خانه ی برناردا آلبا

[نمایش نامه]

اثر:

فدریکو گارسیا لورکا

(Federico Garsia Lorca)

ترجمه ی:

احمد شاملو

شخصیت ها:

(Bernarda)	[مادر / ۶۰ساله]	برناردا
(Maria Josefa)	[مادر برناردا / ۸۰ ساله]	ماریا خوزه فا
(Angustias)	[دختر برناردا / ۳۹ساله]	آن گوستی یاس
(Magdalena)	[دختر برناردا / ۳۰ ساله]	ماگداله نا
(Amelia)	[دختر برناردا / ۲۷ ساله]	آمه لیا
(Martirio)	[دختر برناردا / ۲۴ ساله]	مارتیرویو
(Adela)	[دختر برناردا / ۲۰ ساله]	آده لا
(Poncia)	[خدمتکار برناردا / ۶۰ ساله]	پون چا
(Pruden Cia)	[زن همسایه / ۵۰ ساله]	پرودن سیا
۵۰ ساله		خدمتکار

زن گدا/ دختر بچه ی گدا/ زن اول/ زن دوم/ زن سوم/ زن چهارم/ دخترک/ زن های مشایع نویسنده ، قید می کند که این سه پرده ، باید ، به سان عکس های مُستند ، در نظر گرفته شوند .

پرده ی اول

صحنه ی اول



خانه ی برناردا آلبا ۱

[اتاق سفیدی ، در خانه ی برناردا آلبا . با دیوارهای ناموزون و ژمنخت و سردرهای هلالی و پرده های کنفی . دارای حاشیه و منگوله و صندلی های حصیری . و تابلوهایی با مناظر غیرعادی و حوری های جنگلی و پادشاهان افسانه‌یی . تابستان است و اتاق ، خاموش خنک . هنگام بالا رفتن پرده ، خالی است . ناقوس های کلیسا ، مترنم است . خدمتکار ، وارد می شود .]

آخ ! امان ، از این ناقوس . مُخ مو ، خورد !

خدمتکار

[پون چا در حال خوردن نان و سوسیس ، وارد می شود .]

پون چا

درست ، دو ساعت تمومه ، که از نفس ، نیفتاده . از دور و ور- هام ... اون - قده ، کشیش اومده ... گه تو کلیسا ، جای سوزن انداز نیست . چه خوشگل هم ، بستن ش ! وقتی ... دعای آمرزشو ، شروع کردن ... طفلی ، **ماگداله ناهه** ... غش کرد ، پس افتاد .

خدمتکار

آخه ... فقط ، هم اون بود ... که راس - راسی ... خاطر پدره رو ، می خواست ...

پون چا

[پون چا ، لقمه اش را که تا حالا می جوید ، فرو می دهد .]

پدره هم ، فقط ... اونو واقعاً ، دوس داشت ... آخی ! بالاخره ، به آرزوم رسیدم ... که پیام ، با خیال آسوده و سرِ فارغ ... خیر سرم ... یه کوفت و ماشرابی ، وصله ی شکم م کنم .

خدمتکار

[خدمتکار ، به مزاح .]

اگه ... **برناردا** ... تو این ، حال ... بینه تت ... !

پون چا

چون امروز ، وامونده ... شیکم خودش هم ، خالی مونده ... از خداشه که ... همه ی عالم از گشنگی ، بترکن . ماده - ببر افاده یی ! ... اما من که خودمو رسوندم ، به سوسیس هاش و یه ته بندی یی کردم . حالا ، بذار ... خودِ بدجنس ش ... حسابی ، گشنگی بکشه !

خدمتکار

[خدمتکار ، نالان .]

واسه کوچولوم ... یه خورده ... به من نمی دی ، **پون چا** ؟

پون چا

خب ، برو ... خودت ، و ردار . یه مشت هم ، نخود و ردار . اون امروز ... حواس ش ... پی این چیزا ، نیس .

[یک صدا ، از پشت صحنه .]

یک صدا

برناردا !

پون چا

خود عفریته شه ! ... در ، خوب ، بسته س ؟

خدمتکار

کلیدو ، دو بار ... توش چرخوندم .

پون چا

باس ، تخته ی پشت ش م ، می نداختی . انگشتایی داره که ... صد رحمت ، به چنگال !

صدا

برناردا !

پون چا

رسید !

[به خدمتکار .]

پون چا

یال لا ! برق بنداز ! برق بنداز ! باید ... همه چیز خونه ، برق بزنه . اگه نه ... این چار تا مویی رم ، که برام مونده ... از بیخ ، می کنه ! چه عفریته یی !

خدمتکار



پون چا

خون هر کيو ، دست ش رسیده ... کرده ، تو شیشه . لعنتی ، می تونه ... بشینه ، رو سینه ت ... با اون لبخند یخزده ش ... چش بدوزه ، تو چشت ... یه سال آزرگار ... ذره - ذره ... جون کندن تو ، سیاحت کنه ! یال لا ! اون بدلچینی - رم ، تمیز کن ! بس که بشور و بمال کردم ... دستام ، غرق خونه .

خدمتکار

پون چا

همیشه ، باید ... از همه ، بیش تر ... لی لی ، به لالاش گذوشت . از همه ، باید ... بالاتر باشه . به همه باید ، سر باشه . اون مرد بدبخت ... واقعاً که ، تو زنده گیش ... بش ، خوش گذشت !

[ناقوس ها از صدا می افتند .]

خدمتکار

پون چا

قوم و قبیله ش ... همه از دم ، اومدن ؟ فقط ، قوم و قبیله ی خود عفریته ش . کس و کار شوهره ... که چشم دیدن اینو ندارن . همین قدر ، یه توک پا ... اومدن . ماهی رو ، نمی خوای ... دمب شو بیگیر ... یه نگاهی ، به جنازه بندازن ... صلیبی بکشن ... برن ، پی بدبختیاشون . صندلی ... به اندازه ی همه بود ؟

خدمتکار

پون چا

آره . اگه نه ، که ... باس ، می شستن زمین . از وقتی بابای **برناردا** ، مُرد ... احدی ... پا ، تو این خونه ، نداشت . خودش هم ، خوش نداره ... کسی ، اونو ... تو ملک ش بیینه . لعنتی !

خدمتکار

پون چا

با تو ، چی ؟ خوب ، تا می کنه ؟ سی سال آزرگاره ... رخت و لباس شونو ، می شورم . سی سال آزرگاره ... ته سفره شونو ، سق می زنم . شبایی که گُهِه می زنه ... تا صبح ، بیدار خوابی می کشم . صب تا شوم م ... از درز در ... غلاغ همساده ها رو ، چوب می زنم ... که سیر تا پیازشونو ... واسه ش ، خبرچینی کنم . حالا ، هیچ کدوم ... واسه همدیگه ، راز ندونسته یی ، باقی ندارنا ! ... آخ که ، الاهی ... میخ تویله های درد و مرض ... چشم و چارشو ، کور کنه !

خدمتکار

پون چا

ول کن بابا ، ول کن ! خوب ، سگ نگهبانی ام ، وال لا : وقتی بخواد ... واسه ش ، پارس می کنم . وقتی ، کیش م بده ، هم ... پاچه ی گداها رو ، می گیرم . پسر ام که ، جفت شون ... عیال - وارن ... رو زمیناش ، جون می کنن . اما ، یه روز ... بالاخره ... به خرخره ام ، می رسه ...

خدمتکار

پون چا

خب ، اون وقت ... خرسو می چسبم ... با خودم می کشم ش ، تو یه پستو . تموم نفرت عالمو ... روش ، تُف می کنم : تحویل بگیر ، **برناردا** ! این ، واسه خاطر فلان چیز ! این ، واسه خاطر بهمان چیز ! این هم ، دوباره ... واسه خاطر فلان ! تا دست آخر ... مٹ مارمولکی ، که بچه ها ... زیر پا ، له ش کرده باشن ... ول ش کنم ، برم ... رد کارم . بیش از اون که ... برام ، ارزشی نداره . نه ، خودش ... نه ، تخم و ترکه ش . به چیزی شم ... که الحمدول لا ، چشم ندارم : پنج تا ایکبیری ، رو دستشه : بزرگ بزرگه شون ، **آن گوس تی یاس** رو ... که از شوور اولی شه ... و یه



لک و پکی هم داره ... کنار که بذاریم ... بقیه شون ، با همه ی اون گلدوزی ها و پیرن های نخعی و میراثی ، که بردن ... گل دار و ندارشون ... یه لقمه ، نون و انگوره .

خدمتکار
پون چا

من که داشتن همون شم ، از خدامه !
ما رو ، ول کن : ما ... از همه ی مال دنیا ... فقط ... همین دوتا ، دستو داریم ... و یه وجب ، خاک ... تو زمین خدا .
آره ، خب ! تازه ! اونش م ، همیشه گی نیس !

خدمتکار

پون چا
خدمتکار

[پون چا ، بالای در را ، واری می کند .]

این شیشه ، لک داره .

پاک بشو ، نیس : نه با صابون ، می ره . نه با ، کهنه .

[ناقوس ها ، دوباره ، شروع به زدن می کند .]

نماز آخره . می رم ... یه خورده ، بشینم ... پای صحبت کشیش . از خوندن ش ، خوش م می آد . تو دعای « ای پدران ما » ... صدش ... همین جور ، می ره بالا ... می ره بالا ... می ره بالا ... عین کوزه یی که داره ، پُر می شه . ته شو ، خراب می کنه . اما اول شو ، خوب می آد . البته ... به پای واعظ قبلی مون ، که نمی رسه . خدایا مرزه تش ! نماز میت مادر منو ، اون خوند . صدش ... دیوارا رو ، می لرزوند . وقتی می گفت ، آمین ... پنداری ، یه گرگ ... می اومد ، تو کلیسا .

[تقلید کشیش را در می آورد .]

پون چا

آم ... مم ... ین نن !

پون چا

[می افتد ، به سرفه .]

حالا نمی خواد ... به گلوت ، فشار بیاری !
کاش ... به چیز دیگه م ، فشار میومد !

خدمتکار
پون چا

[با خنده و ادا می رود .]

صحنه ی دوم

[خدمتکار ، سرگرم نظافت می شود . ناقوس ها می نوازند .
خدمتکار ، با آهنگ ناقوس ها .]

دینگ ، دینگ ، دینگ ، دینگ . دینگ ، دینگ ، دینگ . خدش - بیا - مرز ! خدش - بیا - مرز !

خدمتکار

[زن گدا ، با دختر بچه .]

به راه خدا !

زن گدا

دینگ ، دینگ ، دینگ . دینگ . یه - عمر - دراز ! دینگ ، دینگ ، دینگ .

خدمتکار

[زن گدا ، محکم و عصبانی .]

خدا برکت !

زن گدا

[خدمتکار ، با خشم .]

تا دنیا ، دنیاس ! گدا ... واسه ، ته سفره ها اومدم .

خدمتکار

[ناقوس ها از صدا می افتند .]

اون درو ، می بینی ؟ وا می شه ، به کوچه . امروزم ... ته سفره ها ، سهم خودمه .
تو رو ، که نمی دارن ... از گشنه گی ، بمیری . من و بچه میم ... که کسیو نداریم .
سگام ... کسی رو ، ندارن و از گشنه گی هم ، قزل - قورت نمی کنن .

خدمتکار

گدا

خدمتکار



گدا
خدمتکار

همیشه ، ته - سفره شونو ... می دن ، به من .
یال لا ، بز ن به چاک ! اصلاً ، کی گفته ... با این کفش های کثیف تون ... بیاین ،
تو و کار منو ، زیاد کنین ؟

[گداها می روند . خدمتکار ، رد پاهاشان را تمیز می کند .]

خدمتکار

کف پوشای رنگ و جلاخورده و گنجه ها و پایه - ستون و تخت های آهنی ... اما
ماها و امثال ماها ... همون جور ، عذاب می کشیم و خفه قون می گیریم و با یه قاشق
و یه بشقاب ... تو کلبه های کاه گلی مون ، پورمک می زنیم ... تا یه روز ... همچین
گورمونو ، گم کنیم ... که حرفی هم ، از مون ... به دنیا ، باقی نمونه .

[ناقوس ها دوباره ، به صدا در می آید .]

خدمتکار

آره ! آره ! بزنین ، یال لا ! بزنین ، ناقوسا ! یه تابوت ... با کنده کاری طلایی ... با
نازبالشتک و چی چی و چی چی و دست آخرم ... تو خودت ، با همون ، دک و
پُز همیشه گی ت ! با این اوضاع و احوال ... من ، بیش تر از تو ... مرده ، به حساب
می آم . خوش به حالت ، آنتونیو ماریا وهناویدس Antonio Maria Benavides که
گرفتی ... با لباسای شق و رق و چکمه های چرمی ت ... چنون ، تخت ... اون تو
خوابیدی ... که دیگه ، حتا ... هوس نمی کنی ، بیای پشت در حیاط خلوت ... م
اون وقتا ... دومن منو ... تو چنگ ت ، مچاله کنی .

صحنه سوم

[زن های هیئت مشایخ ، با شال های بلند و دامن ها و باد -
زن های سیاه ، دو تا - دو تا ، آرام - آرام ، از ته صحنه ،
می آیند ، همه جا را بُر می کنند .]

خدمتکار

خاک به سرمون شد ، آنتونیو ماریا وهناویدس !

[بنا می کند ، شیلان کشیدن .]

خدمتکار

تو دیگه ... این دیوارها رو ، نمی بینی ! دیگه ... از نون این خونه ، نمی خوری ! من ،
تو رو ... از همه آدمای این خونه ... بیش تر ، دوس داشتم !

[موهای اش را می کند .]

خدمتکار

حالا دیگه ... بی تو ... چه جوری می شه ، زنده گی کرد ؟ چه جوری می شه ،
زنده گی کرد ؟

[دویست زن ، صحنه را ، کاملاً ، بُر کرده اند . برناردا و پنج
تا دخترهای اش ، وارد می شوند . برناردا ، به عصا ، تکیه
کرده .]

بُر ، صدا تو !

برناردا

[خدمتکار ، شیون کنان .]

برناردا !

خدمتکار

برناردا

بهرتر بود ... عوض ننه - من - غریب م ، راه انداختن ... به کارهات ، می رسیدی و ...
واسه پذیرایی از مشایعین ... خونه رو ... بهتر ، تمیز می کردی . حالام ، بیرون ! تو
... جات ، این جا نیست .

[خدمتکار ، گریه کنان می رود .]

فقیر - بیچاره ها ، عین حیوونان . انگار ، پاک ... از یه جنم دیگه کن . غیر از ماهان .
وا ! اونام ... غم و غصه دارن ، خب .

برناردا
زن اول



برناردا

اما ... یه ملاقه عدس ... که زیادتر ... تو کاسه شون ، خالی کنی ... غم و غصه ، یادشون می ره .

[یک دختر ، با حجب زیاد .]

یک دختر

برناردا

زن اول

برناردا

واسه ، زنده موندن ... خب ، باید ... یه چیزی خورد ، دیگه .
بچه ی به سن و سال تو ... جلو بزرگ ترها ، اظهار نظر نمی کنه .
چیزی نگو ، دخترم !
ما که بچه بودیم ... لازم نبود ، کسی ... این چیزا رو ، بمون بگه . بفرمایین ، خانوما .

[همه می نشینند . مدتی به سکوت می گذرد . برناردا ، با خشونت .]

برناردا

ماگداله نا ! یا گریه تو ، بئر... یا برو ، تو رختخواب ت . شنیدی که ، چی گفتیم ؟
[زن دوم ، به برناردا .]

کارای مزرعه رو ، شروع کردین ؟

زن دوم

برناردا

زن سوم

زن اول

از دیروز .
آفتاب که میاد ، پایین ... انگاری ، یه پارچه سرب !
سال های سال ... همچین گرمایی ، ندیده بودم .

[سکوت . همه ی زنها ، هم زمان ، شروع می کنند ، خودشان را باد زدن .]

برناردا

شربت لیمو ، حاضره ؟

پون چا

بله ، برناردا .

[پون چا ، با سینی بزرگی ، پر از لیوان های کوچک ، می آید تو ، و از حاضران ، پذیرایی می کند .]

برناردا

پون چا

برناردا

به مردها هم ، بده .
تو حیاط خلوت ، بشون می رسن .
از همون راهی که اومدن ، برگردن ها ! نمی خوام ... از این جا ، رد شن .

[دختر بچه ، به آن گوستی یاس .]

دختر بچه

آن گوستی یاس

برناردا

پپه ال رومانو Pepe el Romano هم ... اون جا بود ، با مردا .
آره . اون م بود .

البته ... منظورت ، مادرشه . اون ی که دیده ، مادرش بوده . ماها ، پپه رو ندیدیم .
[با اشاره ، به آن گوستی یاس .]

برناردا

دختر بچه

برناردا

نه ، اون . نه ، من . هیچ کدوم مون .
من خیال کردم که ...
اون ، می باس ... داراخالی Darajali ی زن مرده ، بوده باشه ... که تنگ دل خاله جان ت ، نشسته بود . همه مون ، دیدیم ش . بله ! دارا خالی بود .
[زن دوم ، آهسته با خودش .]

زن دوم

فلک زده ی بدبخت !

زن سوم

یه بند ، نیش می زنه !

[زن سوم ، زیر لب .]



برناردا

تو کلیسا ... چشم زنا ... نباید ... جز ، به واعظ ... به هیچ ، مرد دیگه یی باشه . اون م
- می دونی واسه چی ؟ - واسه این که ... واعظ ، دامن پاشه . چرخوندن سر ... به
این ور و اون ور - بی این که خود موجود ماده متوجه باشه ها - لابد ... واسه
گشتن ... پی حرارت تن نره !

[زن اول ، شگفت زده با خودش .]

اوه ، اوه ! پیر هاف - هافو ! چه جانمازی ، آب می کشه !

[پون چا ، زیر لبی .]

تب مرد ... پاک ، مغزشو خشکونده !

[برناردا ، با عصا ، به زمین می کوبد .]

ستوده باد خداوند !

[همه ، صلیب کشان .]

ستوده باد و ارجمند !

ستوده بادی ، به عمق جان ما ... در کبریایت ، ای نگهبان ما !

غنوده ، در پناه خداوند !

با کروبیان عالم بالا ، در پناه عدالت والا !

غنوده ، در پناه خداوند !

با کلید گشاینده ، به هدایت آن بخشاینده !

غنوده ، در پناه خداوند !

به شادی و شادکامی ، با آرامش جاودانی .

غنوده ، در پناه خداوند !

با ارواح مقدس و شاد ... جاودانه ، در آرامش باد !

با ارواح مقدس و شاد ... همواره ، در آرامش باد !

بگذار ، در پناه رحمتات ... بخشید ... جاودانه ، آنتونیوماریا وناویدس ، او را ...

که خدمتگزار ناچیز توست ... جاودانه بپذیر و در پناه رحمت خود ، گیر !

آمین !

[برناردا ، می ایستد و می خواند .]

Requiem aeternam dona eis , Domine-

[همه ، بر می خیزند و می خوانند .]

Et lux perpetua luceat eis-

[همه ، بر خود ، صلیب می کشند .]

روح اش ، جاودانه ... قرین آرامش باد !

[همه ، راه می افتند و از جلو برناردا می گذرند .]

نان گرم ... از سفره ات ، کم مباد !

و نه ، سایه ی بام ... از سر دختران و بازمانده گانات !

[صف زن ها ، از صحنه ، خارج می شود . آن گوستی یاس

، از دری که به حیاط خلوت باز می شود ، می خزد بیرون .]

الاهی ... سال ها ... از گندم سفید عروسی ت ، برخوردار باشی !

[پون چا ، با یک کیسه ی کوچک ، می آید تو .]



پون چا
برناردا

این کیسه پولو ... مردا دادن ... واسه ، نمازخونا .
ازشون ، تشکر کن . یکی ، یه استکان عرق هم ... بشون بده .
[دختر بیچه ، به ماگداله نا .]

دختر بیچه

ماگداله نا ...

برناردا

ساکت !

[برناردا ، به ماگداله نا که ناگهان ، به گریه می افتد .]

برناردا

[زنها که همه خارج شده اند ، هر کدام ، به سمتی
می روند .]

آره ! برگردین ، خونوهاتون ... واسه هر چیزی ... مضمونی ، کوک کنین !
امیدوارم ... سالهای سال ، عمر کنین . اما ... پا ... تو خونهی من ، نذارین !

صحنه ی چهارم

پون چا

برناردا

آمه لیا

برناردا

هیچ عیب و ایرادی ، نمی تونی بگیری . همه ی ده ، اومده بود .
آره . اومدن ، خونهمو ... از گندِ دومن و زهرِ زبون شون ، پر کنن !
این جور حرف نزنین ، مادر !

تو این ، ده لعنتی بی رودخونه ... درست ، باید ... همین جوری ، حرف زد ... ده
خرابه یی که ... دایم ... تن آدم ، از خوردن آب مسموم چاه هاش ، می لرزه ...
بین ، چه بلایی ... سر کف اتاقها ، آوردن !
صد رحمت ، به گله ی گوسفند !

پون چا

برناردا

[پون چا ، مشغول پاک کردن کف اتاق می شود .]

برناردا

یه بادبزنی ... برسون به من ، آده لا .

[آده لا ، بادزنی با گل های سبز و سرخ ، به طرف اش دراز
می کند . برناردا ، پرت اش می کند ، به طرفی .]

برناردا

یه همچین ، بادبزنی ... دست یه بیوه زن ، می دن ؟ یه سیاه شو ، بم بده و یاد بگیر ...
به عزای پدرت ، حرمت بذاری .
مال منو ، بگیرین .

مارتیریو

برناردا

مارتیریو

برناردا

گرم م نیس .
خودت ، چی ؟
برو ، یکی دیگه ... گیر بیار . چون ، لازم ت می شه . تو هشت سال دوره ی
عزاداری مون ... هوای کوچه ... نباید ... وارد این خونه ، بشه ! باید ، جور ی رفتار
کنیم ... که انگار ... درها و پنجره ها رو ... از دم ، گل گرفتیم ! درست ، همون
کاری که ... تو خونهی پدر و پدربزرگ من ، کردن ! تو صندوق من ... بیست تا
بقچه نخه ... که می تونین ، بیارین بیرون ... باشون ، رو-تختی و این - جور چیزا ،
ببافین . ماگداله نا هم ، براتون ... برو-دری - دوزی شون ، می کنه .
واسه من ، فرقی نمی کنه .

ماگداله نا

[آده لا ، ترش رو .]

آده لا

آگه تو ... برو-دری - دوزی شون نکنی ... از خیرشون ، می گذریم ! با کار تو ...
چشم-گیرتر می شن ، خب !



ماگداله نا

نه ، از من ... نه ، از شما ! من که می دونم ... عروسی - مروسی یی ... تو کارم ، نیس !
بنابر این ، ترجیح می دم ... کیسه های گندمو ... کول بگیرم ، بیرم آسیاب ! هر
کاری ... به کپک زدن روز به روز ... تو این هلفدونی ، شرف داره !
زن ... سرنوشت ش ، اینه !

برناردا

ماگداله نا

برناردا

لعنت دنیا و آخرت ... به روح و روان و رگ و ریشه ی ... هر چی ، زنه !
این جا ... حرف ، حرف منه . حالا دیگه ... نمی تونی ، واسه بابات ... خبرچینی
کنی . زن و سوزن و نخ ! مرد و قاطر و شلاق ! تو خونواده های حسابی ... قاعده ،
اینه !

[آده لا ، خارج می شود . ماریا خوزه فا ، ناله از خارج .]

برناردا ! بذار پیام ، بیرون !

ماریا خوزه فا

برناردا

ول ش کنین ، دیگه .

[برناردا ، بانفرت .]

[ورود خدمتکار .]

پیرم در اومد ... تا تونستم ، نیگرش دارم . هزار ماشالله ، ننهت ... با هشتاد سال ،
سن ... از یه بلوط جنگلی هم ، سخت تره .

خدمتکار

برناردا

خدمتکار

جنم خونواده گی مونه . پدربزرگم م ، این جور ی بود .
زنا که این جا بودن ... چند بار ، مجبور شدم ... با یه پارچه ، دهن شو ببندم ... که
قیل و قال نکنه ! می خواس ، صدات بزنه ... یه خورده ... آب قاب - دسمال و
گوشت سگ ، براش بیاری . فکر می کنه ... خورد و خوراکی ، که بش می دی ...
این جور ، چیزاس !

مارتیریو

برناردا

خدمتکار

حق داره ، بی چاره ! پُری هم ، بی راه نمی گه !
بفرستین ، تو حیاط خلوت ... هوای تازه بخوره .
انگشتر و گوشواره های لعل شو ... از مجری ، درآورده ... آویزون کرده ، به
خودش . می گه ... می خواد ، عروس بشه !

[دخترها می خندند .]

برناردا

خدمتکار

برناردا

خیلی - خیلی ، مواظب ش باش ... سمت چاه ، نره .

نترس ! خودشو ... اون تو ، نمی ندازه .

واسه این ، نمی گم . نکنه ، همسایه ها ... از پنجره ، ببینن ش .

[خدمتکار ، می رود بیرون .]

مارتیریو

برناردا

بریم ... لباسمونو ، عوض کنیم ؟

برین ! اما روسری تونو ، بذارین باشه .

[ورود آده لا .]

کوش ؟

آن گوستی یاس

آده لا

دیدم ش ... از درز در پشتی ... زاغ - سیا ، مردارو ... چوب می زد . تازه ، حالا ...
دس کشیدن و دارن می رن .

برناردا

آده لا

تو خودت ، اون جا ... چه غلطی می کردی ؟

می خواستم ببینم ... مرغا ، جا رفتن ؟ یا نه ؟



برناردا

با وجود این ... مردا ... تازه ، دس کشیدن و دارن می رن !

[آده لا ، با حرامزاده گی .]

آده لا

خب ، هنوز ... یه دسته شون ... اون بیرون ، وایسادن .

[برناردا ، خشم ناک .]

برناردا

آن گوستی یاس ! آن گوستی یاس !

[آن گوستی یاس ، وارد می شود .]

آن گوستی یاس

بله ؟ چیه ؟

برناردا

کیو ، داشتی ... اون پشت ... دید می زدی؟

آن گوستی یاس

هیچ کی !

برناردا

هیچ ، خوبیت داره ... یه دختر خونواده دار ، مٹ تو ... روز دفن پدرش ... چشم

ش ، دمبال مرد باشه ؟ یال لا ، بگو بینم ! کیو ، دید می زدی؟

[مکٹ .]

آن گوستی یاس

من ؟

برناردا

بله ! تو !

آن گوستی یاس

هیچ کیو ، بخ-خدا !

برناردا

[برناردا ، با تمسخر .]

قندک منو باشین ! خیر- ندیده ... شیرین زبونی هم ، می کنه !

[برناردا ، می رود جلو . او را می زند . پون چا ، دوان-دوان

، می گیردش .]

پون چا

آروم باش ، **برناردا !**

[پون چا ، نگاهش می دارد . آن گوستی یاس ، به گریه

می افتد . برناردا ، به دخترها .]

برناردا

همه تون ، گم شید ... از جلو چشم م !

[دخترها ، خارج می شوند .]

صحنه ی پنجم

پون چا

حالی ش نیس ، چی کار می کنه . البته ... خیلی عیبه ، خب . اول دیدم ... دزدکی

می خواد ... از کنج حیاط خلوت ، جیم شه . ویرم گرفت ... زاغ شو ، چوب بز نم

... بینم ، قضیه چیه . این بود ... که یواشکی ، ردشو گرفتم ... دیدم ... پشت یکی

از پنجره ها ، خف کرده ... داره ، به اختلاط مردا ، گوش می ده .

[برناردا ، صورت اش را ناخن می کشد .]

برناردا

به زمین گرم بخوری ، الاهی دختر !

[برناردا ، کنجکاو .]

برناردا

چی می گفتن؟

پون چا

از همین حرفای بی تربیتی همیشه گی شون ، دیگه . بگم ؟ ول کن ، **برناردا** ... تو رو

، خدا ! از همون حرفای بی خودی می زدن ... که یه دختر چشم و گوش بسته ...

باید ، گوشاشو ... محکم بچسبه ... که چشم و گوش ش ... بسته ، باقی بمونه !

د واسه همین ، چیزاس ... که تشیع جنازه ... تشیف می آرن ، دیگه !

[برناردا ، کنجکاو .]

برناردا

برناردا

یه خورده شو ، برام بگو ... بینم ، راجع به چی بود !



پون چا

صحبَت **پاکا لا روزہ تا Paca la Roseta** رو ، می کردند . شب پیش ش ... تو استیل ... دست و پای شوهر شو ، می بدن . خود شو می شونن ، رو اسب ... می برن ش ، پُشت - مُشتای زیتون زارها . هیچ ناراحت نشو ، **برناردا** . مخصوصا می گم ، که بدونی ... اصلا ... به این طرفا ، مربوط نبود .

[برناردا ، به عنوان سپاس ، سر به آسمان بلند می کند .]

برناردا

گفتی ... **پاکا لا روزہ تا** ؟ ها ؟ خب ... یہ دست و پازدنی ... یہ جیغی ... دادی ... فریادی ... چیزی ...

پون چا

ای بابا ! گفت : « کور از خدا ، چی می خواد ؟ دو چشم بینا ! » از قرار ... لباس درست و حسابی هم ، تن ش نبوده ... و **ماکسی میلی یانو Maximiliano** ... عین یک گیتار ، گرفته بوده ت ش ! الاهی ، خدا ... هر چی ، زودتر ... **پون چا** رو ، مرگ بده ... که از این زنده گی ، خلاص بشه !
بعد ؟ بعدش ، چی شد ؟ بعدش ؟

برناردا

پون چا

خب ... همونی که باید ... یعنی ، نباید ! سفیده ی صبح ، زده بوده ... که برمی گردن . **پاکا لا روزہ تا** ... با موهای افشون ... و یہ تاج گل م ، روسرش !
صد هزار ، کرور شکر ... به درگاه خدا ... که اون ... تنها زن نانجیبیه ... که تو دهمون ، داریم !

برناردا

پون چا

علت ش ، اینه که ... مال این طرفها ، نیس . از جاهای خیلی دوری ، اومده . همتاچه ی هموناییه که ... باش ، ددر می رن . مردای خودمون ... اهل این جور ، فرقه ها نیستن .

برناردا

پون چا

گیرم ... مرده ی اون ن ... که این چیزها رو ، بینن ... و شاخ و برگ ش ، بدن ... و لب و لوچه شونو ، بلیسن .
خیلی چیزای دیگه هم ، می گن ...

[برناردا ، با دلواپسی ، دور و بر را می پاید .]

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

چی ها ، مثلا ؟
روم نمی شه ، بگم !
دخترای من م ، شنیدن ؟
معلومه ، خب !

از عمه هاشون ، می شنفن . از همین ، اطفاری های دست و رو شسته یی ... که تو سر که ، خوابیدن ... و عوض این که ... جاسنگینی شونو ، حفظ کنن ... و واسه حفظ حرمت شون ... به خود شون ، زحمت بدن ... و جلو غریزه هاشونو ، نگه دارن ... تا یہ بچه سلمونی مُزلف بی سر و پا ... از شون ، تعریفی بکنه ... چشاشون ... مٹ چش گاب ، وامی موئه !

پون چا

خب ... از حق هم ، نباس گذشت ... دخترات ... وقت شوهر کردن شونه . تازه !
بیچاره ها ... دردسری هم ... واسه تو ، درست نمی کنن . **آن گوستی یاس** ...
طفلکی ... سی سال رو ، شیرین داره ! مگه نه ؟
درست ... سی و نه سال شه .

برناردا



پون چا

د - بفرما! یه خورده هم ... فکر کن ، خب : نومزدی - چیزی هم ... که هیچ وقت خدا ... نداشته ، طفلکی!

[برناردا ، از کوره در می رود .]

برناردا

نه ، اون ... نه ، بقیه شون . احتیاجی هم ، ندارن . می تونن ... راحت ... از خیرش ، بگذرن .

پون چا

برناردا

خیلی خب ، بابا! من که ... منظور بدی ندارم!
این دور و ور ، تا صد فرسخی ... تنابنده یی نیس ، که بتونه ... به دخترای من ، نزدیک بشه . مردای این جام ... که تیکه ی اوئا ، نیستن . می گی ، چی ؟ شوورشون بدم ، به عمله های روزمزد؟
باس می رفتی ، یه آبادی دیگه .

پون چا

برناردا

آره! بیرم ، بفروشم شون!

پون چا

برناردا

نه ، برناردا . واسه این که وضعو ، عوض کنی . این بی نواها ، چه گناهی کردن ؟ جلو زبون صاب مرده تو ، بگیر!

پون چا

برناردا

پیش تو ، که ماشالا ... نمی شه ... دهن ، وا کرد ! ... ما به هم ، اعتماد داریم یا نه ؟ نه ! چه اعتمادی ؟ تو واسه من ، کار می کنی . من ... بت ، مزد می دم . همین !
آخه ...

پون چا

صحنه ی ششم

[خدمتکار ، می آید تو .]

دن آرتورو Don Arturo ، تشیف آورده ... واسه ، تقسیم ارث و میراث .
باشه . اومدم .

خدمتکار

برناردا

[برناردا ، به خدمتکار .]

تو بمون ... حیاط خلوتو ، تمیز کن .

برناردا

[برناردا ، به پون چا .]

تو هم ، برو ... چیز- میزا و رخت و لباسای اون خدا- بیامرزو ... بچین ، تو یخدون .
به مستحق شونم ، می تونستیم ... یه چیزایی شو ، بدیم- ها .
ابدا! حتا ، یه دگمه شو! حتا ... دسمالی که ... چشم و چونه شو ... باش ، بستیم!

برناردا

پون چا

برناردا

[برناردا ، آرام خارج می شود . در حالی که به عصا ، تکیه می کند . قبل از خروج ، سر برمی گرداند . به خدمتکارها ، نگاه می کند . آن ها هم ، پس از او ، از سمت دیگر ، راه می افتند ، طرف بیرون .]

صحنه ی هفتم

[ورود آمه لیا و مارتی ری .]

دواتو خوردی؟

آمه لیا

نه که ، خیلی ... به حال ، اثر داره ؟

مارتیریو

به هر حال ، خوردی ش که ؟

آمه لیا

آره ! من ، همه ی کارامو ... مٹ ساعت ... سر وقت ، انجام می دم .

مارتیریو

مٹ این که ... از وقتی ... این دکتر ، تازه هه ، اومده ... قیراق تر شدی .

آمه لیا



مارتیریو
آمه لیا
مارتیریو

خودم هم ... همین جور ، حس می کنم .
آدلایدا ... میون مشایعین ، نبود . تو هم ، متوجه شدی؟
می دونستم نمی آد . نامزدش ، بش ... اجازه نمی ده ... از خونه ... پا ، بیرون بذاره .
اون اولها ، یادته ... چه قدر ، شاد و شنگول بود ؟ حالا ، حتا ... دیگه ... یه پودر
خشک و خالی هم ... به خودش ، نمی زنه .
امروزه - روز ... آدم نمی دونه ... نامزد داشتن ، بهتره ؟ یا نداشتن ش ؟
فرق زیادی هم ، نداره !

آمه لیا
مارتیریو
آمه لیا

همه ی این چیزا ... به خاطر بدگویی های مردمه ! نمی ذارن ، آدم ... زنده گی شو ،
بکنه . **آدلایدا** ، هم ... باید ... حال و روز وحشتناکی رو ، گذرونده باشه .
مث سگ ، از مادرمون می ترسه ! چون ، مادر ... تنها کسیه ... که از گندکاری های
پدر **آدلایدا** ... و موضوع زمیناش ، خبر داره . هر بار ، که طفلکی ... **آدلایدا** ...
این - ورا ، آفتابی می شه ... مادر ... با گوشه کنایه هایی که ، بش می زنه ... انگار
که ... رو زخم ش ، نمک می پاشه . آخه پدرش ... تو **کوبا** Cuba ... واسه گرفتن
زن اول ش ... زده ... شوور زنه رو ، کشته ... سرشو کرده ، زیر آب . یه چند هفته م
... که گذشته ... و عرق اون تب تند ، دراومده ... زنیکه رو ، ول کرده ... افتاده ،
دنبال زن دیگه یی ... که از شوور قبلی ش ، یه دختر داشته ! بعد هم ... که اون
بیچاره ی بدبختو ، می گیره ... با دخترش ، رو- هم می ریزه ! که حالا ... این
دختره ی مادر- مرده ی معصوم بی نوا ، کیه ؟ ننه ی همین **آدلایدا** ی شوربخت
فلک زده ... که دیوونه می شه و ... دق مرگ می شه و ... جاشو ، به طفلکی ...
دخترش ، **آدلایدا** می ده !

مارتیریو

آمه لیا
مارتیریو

هیچ کی هم ... خر این نامردو ، نمی چسبه ... بندازدش ، تو زندون ؟
نه ! چون ... هم مردا ، هوای همو دارن ... هم ، کسی نبوده ... نامردی هاشو ... بریزه
، رو داریه و لوش بده .

آمه لیا
مارتیریو

آدلایدا ی بیچاره ... این وسط ... گنااهش چیه؟
ای بابا ! زنده گی ما ، زن ها ... تکرار یکی دو تا حادثه ... بیش تر ، نیس که . **آده**
لایدام ، بالاخره ... یه روز ... سرنوشت مادر و مادر بزرگ شو ، پیدا می کنه .
وحشتناکه ! وحشتناکه !

آمه لیا
مارتیریو

بهترین چیز ، اینه که ... اصلا ، از همون اول ... چشم ما زن ها ... به چشم مرد ،
نیفته ! من هنوز ... یه وجب بچه ، بیش تر نبودم که ... از مرد ، خوف م برداشت .
اونو رو می دیدم ... که تو حیاط خلوت ... با فحش و فضحیت و مشت و لگد ...
کیسه های گندومو ، بار گاوا می کنن ... و از فکر این که ... وقتی ، بزرگ تر
شدم ... یه روز ، یکی از اونو ... منو می گیره ، تنگ بغل ش ... نفس م ، پس می
نشست . اما ، خدای رحیم ... زشت و بد قیافه م کرد ... و اونو رو ... از من ، دور
نگه داشت !



آمه لیا

اینارو ، نمی خواد ، به من ، یکی ، بگی ! مگه ، انریکه اوماناس Enrique Humanas
... که واس ش ، می شنگیدی ... و چش ش ، پی تو نبود؟
که یک کلاغ چل کلاغ ش ، نکن ! انریکه ، فقط ... یه بار ، تو باش لیلی گذاشت
... که از سر پدرم م ، زیاد بود . تا عمر دارم ، دعاش می کنم !

مارتیریو

[آمه لیا ، متعجب .]

آمه لیا

مارتیریو

تو چی گذاشت؟
تو باش لیلی ... یه بار ، لیلی ... به مجنون گفت ... باش تا پیام . مجنون رفت ... تا
آخر عمر ، به انتظارش موند ! اوماناس ... دختر چوپون ش رو ، فرستاد ... پیغام داد
... بمون تا پیام ... و من هالو ... هنوز موندم ، که بیاد ! بعدش م ، خبر اومد ... با یه
دختره ی چیز - میز دار ... عروسی کرده ... و من م ، دیگه ... پشت دست مو ، داغ
کردم و ... خلاص!

آمه لیا

مارتیریو

دختری که گرفت ، یادمه . آن قدر ، زشت بود ... که صد رحمت ، به میمون !
واسه اونا ... که خوشگلی - بدگلی ، مطرح نیست . چیزی که واسه شون ، مهمه ...
زمینه و یوغ و ورزا . ای ... یه ماده ی مطیع هم می خوان ... که نواله ، جلوشون
بذاره ... و پارگی ی خشتک شونو ، رفو کنه !
افسوس !

آمه لیا

صحنه ی هشتم

[ورود ماگداله نا .]

ماگداله نا

مارتیریو

آمه لیا

ماگداله نا

چی کار دارین می کنین؟
مگه نمی بینی؟
خودت ... چی؟

دارم ... اتاقای خونه رو ، گز می کنم ... که چار تا قدم ، راه رفته باشم . رفته بودم
، بینم ... مادر بزرگ ، چی می بافه . یه سگ کوچولوی پشمی سیاه ، بافته ... که
داره ، با شیر می جنگه . چیزایی که بچه گی ها ، کیفورمون می کرد . چه خوش
بودیم ، اون - زمونا ! یه عروسی ... درست ، ده روز ... طول می کشید ... و
بدگویی ها و غیبتای این روزگار ... تو کار نبود . امروزه - روز ... مردم ، نازک -
نارنجی ترن : عروس ... عین شهریا ... تور سفید ، می اندازه سرش ... مهمونا ...
شراب ، میل می فرمان ... و واسه شنیدن حرف مردم ، بز-خو می کنن ... و گوش
می خوابونن .

خدا می دونه ... چی باید ، سرمون بیاد !

مارتیریو

[آمه لیا ، به ماگداله نا .]

بند کفش ت ، وا شده .

آمه لیا

که چی؟

ماگداله نا

یه وقت ، می مونه ... زیر پات ... می خوری ، زمین .

آمه لیا



ماگداله نا
مارتیریو
ماگداله نا

آمه لیا
ماگداله نا

دیگه ، بهتر : یه مو دماغ ، کم تر !
آده لا ... کجاس؟

طفلکی ... پیرهن سبزه شو ... که واسه تولدش ، دوخته بودم ... پوشیده ، رفته ... تو
حیاط خلوت ، داد بزنه : جوجه مرغا ، منو باشین ! واقعا که ، مردم از خنده !
اگه مادر ... بیینه تش ، چی ؟
بدبخت بی نوا ! از همه ی ما ، کوچیک تره ... و عاشق زندگیه ... و از همه مون ،
بیش تر ... احساس محرومیت می کنه . نمی دونم ... چی - چی مو ، فدا کنم ... که
اون ، طفلکو ... خوش بخت ، بینم ؟

صحنه ی نهم

[لحظات سکوت . آن گوستی یاس ، با تعدادی دستمال
سفره ، که روی دست دارد ، از صحنه می گذرد .]

آن گوستی یاس
ماگداله نا
آن گوستی یاس
آمه لیا

ساعت چنده؟
باید ... ظهر شده باشد .
ظهر شد؟
الانه س که ... صدای ناقوس ، بلند شه .

[خروج آن گوستی یاس . ماگداله نا ، با قیافه ی جدی .]

شماها ... قضیه رو ... می دونین؟

ماگداله نا

[با سر در جهت ی که آن گوستی یاس رفته ، اشاره می
کند .]

آمه لیا
ماگداله نا
مارتیریو
ماگداله نا

نه !
بازی ، در نیارین !
قضیه چیه ؟
هردوتون ... بهتر از من ، می دونین . دایم ، مژ دو تا بره ... سرتون ، بیخ گوش
هم و ... هیچ وقت م ، به هیچ کی ، اعتماد نمی کنین ! قضیه ی ... **پیه ال رومانو** رو
، می گم .
!

مارتیریو

[ماگداله نا ، ادای اش را در می آورد .]

! ! ... همه ی عالم ، حرف شو می زنن ! **پیه ال رومانو** ، تصمیم گرفته ... با آن
گوستی یاس ، عروسی کنه . دیشب ... دور و ور خونه ، پرسه می زده و ... فکر
می کنم ، همین روزام ... بفرسه ، خواستگاری .

ماگداله نا

از ته دل ، خوش حال م . پسر ماهی ی !

مارتیریو
آمه لیا

من م ، همین جور . **آن گوستی یاس** ، لیاقت شو داره . نوش جون ش !

ماگداله نا

د ... چرت می گین ، د ! نه ، تو خوش حال ی ... نه ، تو !

چته تو ، **ماگداله نا** ؟

مارتیریو

اگه ، برای یکی دیگه ... **پیه** ، پا پیش می داشت ... من م از ته دل ، خوش حال می
شدم . اما چیزی که ، چشم پسره رو گرفته ... فقط ، دار و ندار **آن گوستی یاس** .
آن گوستی یاس ، وصله ی تن ماس . غریبه یی هم ، بین مون نیس . پس نمی تونم

ماگداله نا



، خدایی شو بگیم . **آن گوستی یاس** ... پیر دختر و مریض احوال ، نیس ... که هس ! قاقاله خشکه ، نیس ... که چه عرض کنم ! میون ما خواهرام ، همیشه ... آخرین کسی بود ... که توجهی رو ... به خودش ، جلب کرده . حتا ... تو بیس ساله گی ... عین مترسکی بود ... که بش ... دامن ، پوشانده باشن ! چه برسه ، به حالا ... که چل سالی هم ... از عمرش ، گذشته ! لعنت ، به چیز کم ! این جوری ، حرف نزن . بخت ، سراغ کسی می آد ... که کم تر از همه ... پش به راهشه !

مار تیریو

آمه لیا

پیه ال رومانو ... بیس و پنج سال شه ... و تو دل پروترین جوون ، این دور و وراس . آگه ... خواسگار تو می شد ، **آمه لیا** ... یا خاسگار خواهرمون ، **آده لا** می شد ... که بیس سال شه ... خب ، طبعی بود . اما این که ، بیاد ... میون ما ، پنج تا دختر ... درست ... انگشت ، روی قز میت تر از همه ، بذاره ... که تازه ، مٹ پدرش ... حرف زدن ش هم ، تو دماغیه ... خب ، قضیه ... یه جورایی ... از اون ، بو-موها ، نمی ده ؟ این ی که بلن ، شی ... تو سفره ی رنگ به رنگ غذا ... انگشت ، روی کاسه ی اشکنه بذاری ... اشکنه م ، نه و ...

آمه لیا

آمه لیا

[ادای آن گوستی یاس ، رادرمی آورد .]

فشکنه !

[همه ، به شدت می خندند .]

خب ... لابد ، پسره ... از همین ، عشوه گری ها ... خوش - خوشان ش شده ! هیچ وقت ، خدا ... دورو - دو پیشه گی ی تو ، یکی ... توکت من ، نرفته !

مار تیریو

ماگداله نا

[مارتیریو ، با مسخره گی .]

آه ! خدای مهربون !

مار تیریو

صحنه ی دهم

[ورود آده لا .]

خب ! مرغا ، دیدن ت ؟

ماگداله نا

می خواستین ، چی کار کنم ... پس ؟

آده لا

آگه ، مادر ... این ریختی ، بیندت ، که ... گیس و کل ... برات ، باقی نمی ذاره .

آمه لیا

واسه ، این رخت مامانی م ... هزار جور ... نقشه ، چیده بودم . فکر کرده بودم ...

آده لا

روزی که ، همه ی ده ... واسه ، مراسم هندونه خوری ... سر چاه ، جمع می شن ...

تن م کنم ش ... که خب ... با مرگ طفلکی ، باباهه ... اون مراسم ، مالید .

مار تیریو

اما ... از حق ، نگذیریم ... انصافا ، پیرهن نازیه !

آده لا

چه قد هم ، بم می آد ! ... **ماگداله نا** ، حسابی ... واسه م ... سنگ تموم ، گذاشته .

ماگداله نا

مرغا ... عقیده شون ، چی بود ؟

آده لا

یه مشت ، کک ... بم ، چش - روشنی دادن ... که پاهامو ... مٹ غلیبل ، سوراخ -

سوراخ کردن !

[همه می خندند .]

کاری که می تونی ، بکنی ... اینه که ... بدی ... سیا ، رنگ ش کنن .

مار تیریو



ماگداله نا

از همه ، بهترش ... اینه که ... واسه عروسی ، با **پیه ال رومانو** ... بدی ش به ، آن **گوستی یاس** .

[آده لا ، حیرت اش رافرومی خورد .]

آده لا

پیه ال رومانو ... چی؟

آمه لیا

پس ، تو باغ نیستی !

آده لا

تو باغ چی ، نیستم؟

ماگداله نا

خب ، پس ... هنوزم ، متوجه نشدی؟

[آده لا ، با حدس زدن موضوع ، وامی رود .]

آده لا

محاله !

ماگداله نا

پای پول ، اومد وسط ... دیگه ... هیچ چی ، محال نیس !

آده لا

پس ... واسه همین بود ... که از تو ، مراسم ... زد بیرون ... و همه ش ... از میون در ، مواظب بود !

[سکوت . با خودش .]

آده لا

از این ، مرد هم ...

ماگداله نا

... هر کاری بگی ، ساخته س !

[سکوت .]

مارتیریو

تو چه فکری ، **آده لا** ؟

آده لا

[آده لا با نگاه ، راه کشیده .]

این ، مراسم عزا ... منو ... تو بدترین روزهای عمرم ، گیرانداخته . عادت می کنی .

ماگداله نا

[آده لا ، گریان از خشم .]

آده لا

نه ! عادت نمی کنم . نمی تونم ، بشینم ... درو ، رو خودم ببندم . نمی خوام ، مٹ شماها ... بخشکم . نمی خوام ، جوونی مو ... میون این چار دیواری ، از دس بدم ! فردا ، پیرن سبزه مو می پوشم ... می رم ، تو کوچه ها ، گردش ! می خوام ... از این ، چاردیواری ... بزنم بیرون !

صحنه ی یازدهم

[خدمتکار ، می آید تو . ماگداله نا ، با تشخیص .]

ماگداله نا

آده لا !

خدمتکار

[خدمتکار ، در حال خروج .]

طفلک ! واسه باباش ... چه غصه یی ، می خوره !

مارتیریو

هیس !

آمه لیا

مٹ بقیه ، باش !

[آده لا ، آرام می شود .]

ماگداله نا

انگار ... زنیکه ، حرفاتو شنید!

خدمتکار

پیه ال رومانو ... داره ، از سر کوچه می آد .

ماگداله نا

بریم ، تماشاش !

[آمه لیا و مارتیریو و ماگداله نا ، می دوند سمت در .]

[خدمتکار ، به آده لا .]



خدمتکار
آده لا
خدمتکار

تو ... نمی ری؟
گور باباش!

به پیچ کوچه ، که رسید ... از پنجره ی اتاق ت ... بهتر ، می بینن ش.

[خدمتکار ، خارج می شود . آده لا ، دو - دل ، در صحنه
می ماند . ولی دست آخر ، دوان - دوان ، به سمت اتاق اش
می رود .]

صحنه ی دوازدهم

[ورود برناردا و پون چا !]

برناردا
پون چا
برناردا
پون چا
برناردا

گور پدر هر چی ... ارث و میراث و سهمه !
اما ... پول ی ... گیر آن گوستی یاس ، اوامده !
اوهوم !

همچین ، مثقالی ... هف - صنار ... از اونای دیگه ، جلوه .
می بینی ، جوابتو نمی دم ! اما دفعه ی سومیه ... که باز ، اینو می گی ! آره ، بابا !
مثقالی ... هف - صنار ... از دخترای دیگه ، پیشه ! دیگه ... هی ، یادم نیار ! دیگه ...
هی ، سخمه م نزن !

[ورود آن گوستی یاس ، با بزک و دوزک تمام .]

آن گوستی یاس
برناردا

مادر !
چی؟ یعنی ، چنون ... شرمو خوردی و ... حیا رو ، بستی کمرت ... که به خودت ،
پودر می زنی و ... روز مرگ پدرت ... سر و صورت ، صفا می دی؟

آن گوستی یاس
برناردا

اون ، خدا بیامرز ... پدر من نبود . پدر من ... سال ها پیش ، مرده . یادتون رفته؟
تو ... به اون ، مردی که ... پدر خواهرات بود ... خیلی ، بیش تر از پدر تنی ت ،
بدهکاری . همین قدر که ، آینده ت تامینه ... باید ، شاکر باشی . حالا ، این کارا
... عوض تشکر و قدر دونی ته؟

آن گوستی یاس
برناردا

پس ، بذارین ... اول ... این موضوع رو ، روشن کنیم .
این دیگه ... بسته گی ، به ادب و حق شناسی ت داره . بسته گی ، به حرمتی داره
... که بش می ذاری .

آن گوستی یاس
برناردا

بذارین ... برم بیرون ، مادر .
بیرون؟ تا این ، کثافتا رو ... از صورت ت ، پاک نکردم ... محاله ! بد زاهدنما !
حقا که ... هرچی ، عمه هات گذاشتن ... تو ، ور - داشتی !

[با دستمال ، به شدت ، آرایش او را پاک می کند .]

برناردا
پون چا
برناردا

حالا ... گم شو ، از جلو چشم م !
ان قدر ، سخت نگیر ... برناردا !
اگه مادرم ... اول ما خلق الاش ، خرابه ... در عوض ، من ... عقل م ، سر جاشه و
... می فهمم ... دارم ، چه کار می کنم .

صحنه ی سیزدهم

[دخترهای برناردا ، همه گی ، وارد می شوند .]

ماگداله نا

موضوع ، چیه؟



برناردا

هیچی! چیزی نیست! چیزی نیست!

ماگداله نا

[ماگداله نا ، به آن گوستی یاس .]
اگه دعواتون ... سر ارث و میراثه ... تو که از همه مون ، چیز - میز دارتری . می
تونی ، الباقی شم ... واسه خودت ، ورداری .
تو بهتره ، خفه شی !

آن گوستی یاس

برناردا

[برناردا ، با عصایش ، به کف اتاق می کوبد .]
یهو ... دچار این کج خیالی ، نشین ... که زور و قوه تون ، بیش تر از منه - ها ! تا
وقتی ، پاهای من ... جلوتر از تن م ... از این ، در ... بیرون نرفته ... حکم ، حکم
منه !

ماریا خوزه فا

[صداهایی شنیده می شود . ماریا خوزه فا ، در هم شکسته ،
با سر و سینه ی آراسته به یک خرمن گل ، وارد می شود .]

برناردا! تور بلنده م ، کجاس؟ خیال ندارم ، چیزی ... واسه شما ، باقی بذارم . ابد!
انگشترام که هیچ ! حتا ، پیرهن سیاه عزامو . چون ، هیچ کدوم تون ... حتی ،
خواب عروس شدن م ، نمی بینن . هیچ کدوم تون ! ... **برناردا** ، گردن بند
مرواریدمو ... رد کن ، بیاد !

برناردا

واسه چی ، گذاشتین ... بیاد ، تو؟

خدمتکار

از چنگ م ، فرار کرد .

ماریا خوزه فا

واسه این ، فرار کردم ... که می خوام ، عروسی کنم ... زن تو - دل - برو - ترین
پسر کنار دریا بشم ! آخه ، این ورها ... مردا از چنگ زنا ، گریزونن !
ساکت شین ، مادر !

برناردا

ماریا خوزه فا

نه ! هیچ م ، ساکت نمی شم . دیگه نمی خوام ... این زنای تنهای بی باعث و بانی
رو ، بینم ... که واسه ، شوور ... له - له می زنن و ... جیگرشونو ، دندون - دندونی
می کنن . می خوام برگردم ، ده مون ... **برناردا!** می خوام ... یه مرد ، گیر بیارم ...
که باش ، عروسی کنم و خوش بخت بشم !
ببندین ش !

برناردا

ماریا خوزه فا

بذار برم ، **برناردا!**

برناردا

شماهام ، کومکش کنین !

ماریا خوزه فا

[همه ، ماریا خوزه فا را می چسبند .]
می خوام ... از این جا برم ، **برناردا** . می خوام ، برم ... لب دریا ، شوور کنم ! لب
دریا ... شوور کنم ... شوور ...

[پرده ، شتابان می افتد .]



پرده ی دوم

صحنه ی اول

[اتاق سفیدی ، درخانه ی برناردآلبا . درهای سمت چپ ، به اتاق های خواب ، باز می شود . دخترهای برناردا (به جز آده لا) همه ، روی صندلی های کوتاه نشسته اند ؛ سرگرم دوخت و دوزند . ماگداله نا ، برودری - دوزی می کند . پون چا هم ، با آن هاست .]

اینم از ملافه ی سوم .

این یکی ، دیگه ... مال **آمه لیا** .

آن گوستی یاس ! حرفای اول اسم **پپه** - رم ، روش بدوزم ؟

[آن گوستی یاس ، خیلی خشک .]

نه !

[ماگداله نا ، سر به هوا ، صدا می زند .]

آده لا ، تو نمی آی ؟

باید ... دراز ، کشیده باشه .

این دختره ... لابد ... یه درد و مرگی ش ، هست . همچنین ... پریشون و گیج و ویج و هراسون ، به نظر می آد ... که انگار ، یه مارمولک ... افتاده ، تو جون ش . همه مون ... همین ، حالو داریم . این ها که چیز تازه ای نیست . همه ... جز ، **آن گوستی یاس** .

من حالم ، خوب خوبه . حتا آگه ، بقیه ... از حسودی ، بترکن !

بابت حسن سلیقه و ظرافت های تو ... که همه ، هم - صداییم . لنگه نداری ، تو !

به خواست خدا ... همین زودی هام ... فلنگو از این جهنم ، می بندم .

شایدم ، نه !

بگو - مگورو ، بزارین کنار .

حالا که می بینین ... یه جهیزیه ی پر و پیمون ... به یه حرمسرا ... کمر پر عشوه ، می چربه !

این حرفا ، باد هواس : یه گوش ت ، در باشه ... یکی ش ، دروازه !

[آمه لیا ، به پون چا .]

در حیاط خلوتو ، واکن ... ببینیم ، یه نسیم خنک ... تو می آد ؟ یا نه ؟

[پون چا ، در را باز می کند .]

دیشب ... تا صبح ... از گرما ، خوابم نبرد .

عین من .

آن گوستی یاس
مارتیریو
ماگداله نا

آن گوستی یاس

ماگداله نا

آمه لیا

پون چا

مارتیریو

ماگداله نا

آن گوستی یاس

ماگداله نا

آن گوستی یاس

ماگداله نا

مارتیریو

آن گوستی یاس

ماگداله نا

آمه لیا

مارتیریو

آمه لیا



ماگداله نا

پون چا

ماگداله نا

آن گوستی یاس

آمه لیا

آن گوستی یاس

آمه لیا

پون چا

آن گوستی یاس

پون چا

مارتیریو

ماگداله نا

پون چا

آن گوستی یاس

مارتیریو

آن گوستی یاس

آمه لیا

آن گوستی یاس

مارتیریو

آن گوستی یاس

آمه لیا

آن گوستی یاس

آمه لیا

آن گوستی یاس

پون چا

آن گوستی یاس

مارتیریو

پاشدم ، یه جوری ... خودمو ، خنک کنم ... دیدم ، ابرهای سیاه وحشت ناک ...
رو آسمونو ، گرفته . حتا ... چن چیکه ... بارون هم زد .
ساعت یک بعد از نیمه شب ... هنوز از زمین ... آتیش ، در می اومد . من هم ، بلند
شدم . آن گوستی یاس ... همون جور داشت ... با پیپه ، گپ می زد .

[ماگداله نا ، با ریشخند .]

تا ... اون وقت شب ؟ ساعت چند بود ... که رفت ؟

تو که خودت ، دیدی ش . واسه چی ، می پرسی ؟

باید ... دور و ورهای یک و نیم - اینا ، رفته باشه .

شاخ در آوردم ! تو دیگه ... از کجا می دونی ؟

هم ، سرفه شو شنیدم ... هم ، صدای قدمای کره مادیون شو .

اما من ... نزدیکای چاهار صبح بود ... که صدای رفتن ش ... به گوش م خورد .

اون دیگه ... نمی تونسته ، پیپه باشه .

من ، مطمئنم .

من هم ، همین جور ... خیال می کنم .

راس - راسی ، عجیبه !

[سکوت .]

بگو ببینم ، آن گوستی یاس ! اول دفعه ، که اومد ... پا پنجرت ، بت چی گفت ؟

چی می خواستی ، بگه ؟ چیز خاصی ، نگفت . حرفای معمولی .

هر جور فکر کنین ، عجیبه ! دو تا آدم ... که هم دیگه رو ، نمی شناسن ... دم یه

پنجره ... همو بینن ... و در- جا ، با هم ... نومزد شن .

به نظر من ... هیچم ، عجیب نیومد .

به نظر من ... که یه جور ، عجیبه .

نه . چون ، یه مرد ... می آد ، در پنجره تون ... لابد از این و اون و کس و کار و

قوم و خویشی ، کسی ش ... شنیده ... و می دونه ، جواب رد ، نمی گیره .

درست . اما ، بالاخره ... باید ، یه جوری ... موضوعو ... در میون ، بذاره یا نه ؟

خب . آره .

[آمه لیا ، کنجکاو .]

اون وقت ، چی گفت ؟ چی کار کرد ؟

خب ، به همین سادگی ! تو که می دونی ! من چشم ، دنبال ته . ضمنا هم ... پی زن

ی می کردم ... که نجیب و جاسنگین باشه ... که خب ... اون م ، تویی . حالا اگه

... به من ... بله رو ، بگی ... چی می شه ؟ کار تمومه !

اگر من بودم ... در جا ... از خجالت ، آب می شدم !

من هم ، مٹ تو ! گیرم ... ناچار باید ، یه جوری ... از پس ش ، براومد .

چیز دیگه یی هم ، گفت ؟

آره ، خب ! همش ، اون بود ... که حرف می زد .

تو چی ؟



آن گوستی یاس

ماگداله نا

آن گوستی یاس
پون چا

آمه لیا

پون چا

آمه لیا

ماگداله نا

آمه لیا

پون چا

آمه لیا

پون چا

مارتیریو

پون چا

ماگداله نا

پون چا

ماگداله نا

من ... لال مونی ، گرفته بودم . قلب م ، این جا ... تو گلوم ، می زد . تو عمرم ،
اول باری بود ... که شب ، بایه مرد ... تنها ، مونده بودم .
اون م ، یه مرد به اون ، تو دل برویی ... و همه چی ، تمومی !
آره ! خوش قیافه س ، والا .

مردای تحصیل کرده ... همه ، همین جورن : حرف زدن شون ... اختلاط کردن
شون ... دست بال جمبوندن شون . من ، اول باری ... که شوورم ... **اوارستو** ...
اومد ، دم پنجره مون ... ها ها ها ها ...
خب ؟

تاریک تاریک بود . دیدم ... داره می آد ، پیش . وقتی ، بم رسید ... گفت : شب
به خیر ! منم گفتم : شب بخیر ! بعد ، دوتایی ... نیم ساعت تموم ، لال مونی
گرفتیم . من ، گل گردن م ... شده بود ، شُره ی عرق . اون وقت ، **اوارستو** ...
اومد ، جلوتر . همچین که ، پنداری ... می خواس ، بره ... تو نرده ها . اومد جلو و
خیلی آسته ، به من گفت : بین ! بیا پیش تر ... بت ، دس بزnm !

[می خندند . آمه لیا ، بلند می شود . به سرعت می رود ،
دم یکی از پنجره ها . از شکاف اش ، به بیرون ، چشم می
اندازد .]

اوف ! فکر کردم ... مادر ، داره می آد .
دخل همه مونو ... از دم ، آورده ها !

[همان جور می خندند .]

یواش تر ... صدامون می ره ، بیرون .
بعدها دیگه ... از همون ، یه ذره شر و شور هم ، افتاده . عاشق جوجه کشی بود ...
و عوض هر کاری ... رفت ، پی جوجه کشی ... تا وقتی ... سرشو گدوش ، زمین
و مرد . شما دخترا ... خوبه ، اینو بدونین ... که مرد ، بعد از عروسی ... سر دو هفته
، از رخته خواب ... می زنه بیرون ... می چسبه ، به سفره ... بعدم ، سفره رو ، ول
می کنه ... می ره میخونه ، پی عرق خوری . زنه هم ، اگه خوش نداشت ... می
خزه ، یه گوشه ... می چسبه ، به شغل شریف آب غوره گرفتن !
تو چی کار کردی ؟

من فهمیدم ... یه جوری ، باید ... راش ببرم .
راسته که می گن ... گاهی ، کتک ش می زدی ؟
آره ! حتا ، یه بار ... هیچی ، نمونده بود ... یه چشم شو ، در آرم ... بابا- غوری ش
کنم !

همه ی زنا ... باید ، این جوری باشن .
آخه ، من هم ... مثل مادر شماها ... قدیمی ، فکر می کنم . یه روز ... یادم نیس ...
چی ، بم گفته بود ... که کفرمو ، در آورد ... زدم ، تموم مرغ و جوجه هاشو ... از
دم ... با دسته - هونگ ... له و لورده کردم .

[همه می خندند .]

آده لا ! دختر جون ! یاد بگیر !



آمه لیا

آده لا!

ماگداله نا

برم ، یه نگاهی بندازم ...

[سکوت .]

پون چا

این طفلکی ... حال خوشی ، نداره - ها !

مارتیریو

معلومه ! خواب نداره که !

پون چا

خب ! پس ... چی کار می کنه ؟

مارتیریو

من از کجا بدونم ... اون ، چی کار می کنه .

پون چا

لابد ... تو بهتر از ما می دونی ! ناسلومتی ... پشت دیوار اتاق ش ، می خوابی .

آن گوستی یاس

داره ... از حسودی ، می ترکه .

آمه لیا

خبه ! نمی خواد ، انقدر ... گنده ش کنی .

آن گوستی یاس

تو چشاش ، می خونم ! نگاه دیونه ها رو ، پیدا کرده !

مارتیریو

خفه ! بین ، کجا ... داره ... صحبت دیوونه ها رو ، می کنه .

صحنه ی دوم

[ورود ماگداله نا و آده لا .]

ماگداله نا

مگه نگفتی خوابیده ؟

آده لا

حالم زیاد خوش نیست .

[مارتیریو ، طعنه زنان .]

مارتیریو

نکنه دیشب بیدار خوابی داشتی ؟

آده لا

چرا .

مارتیریو

خب ؟

[آده لا با خشونت .]

آده لا

سر به سرم نذار ! به تو چه که خوب خوابیدم یا نه ؟ هر کار کردم ... به خودم

مربوطه .

مارتیریو

خب نگرون تم جون م !

آده لا

نگرونیه یا بدجنسی ؟ مگه مشغول دوخت دوز نبودین ؟ خب ، کارتونو بکنین .

کاش نامرئی بودم ... دل م می خواد این ور و اون ور خونه ول بگردم بی این که

کسی اوستا - چسک م بشه .

[ورود خدمتکار .]

خدمتکار

برناردا ، صداتون می کنه . تورها رسید .

آده لا

[همه خارج می شوند . به جز ، آده لا و پون چا . مارتیریو ،

از دم در بر می گردد . به آده لا خیره می شود .]

چرا این جورى نگاه می کنی ؟ اگه می خوای چشمای شهلامو بت می دم ، یا

پشت مو که قوزت صاف بشه . اما خوش ندارم این جورى بم زل بزنین .

[مارتیریو ، خارج می شود . آده لا می ماند .]

صحنه ی سوم

آده لا ، اون خواهرته . اون م خواهری که بیش از دیگران خاطرتو می خواد .

پون چا



آده لا

دم مو چسپیده ول نمی کنه . گاه چشم شو می چسبونه به در اتاق م بینه خوابم یا بیدار . نمی ذاره نفس بکشم . مدام می گه : حیف این صورت ! حیف این تن بدن که داره حروم می شه ! اما نمی دارم حروم بشه ! ... بابا ! تن من مال اون کسیه که خودم بخوام .

[پون چا ، با حرامزادگی . آهسته .]

مثلا مال **پپه ال رومانو** . مگه نه ؟

پون چا

[آده لا ، غافل گیر شده .]

چی ؟

آده لا

همون که گفتم دیگه ، **آده لا** .

پون چا

دهن تو ببند !

آده لا

[پون چا ، به صدای بلند .]

خیال می کردی من حالیم نیست ؟

پون چا

صدای وا مونده تو بیر !

آده لا

پس فکرشو از سرت بیرون کن !

پون چا

چی پس تو کله ته ؟

آده لا

ما پیرزنا از پشت سنگ و ساروج م می بینیم ! شبا که بلن می شی راه می افتی

پون چا

کجاها غیبت می زنه ؟

آده لا

کاش کور می شدی !

آده لا

عوض ش بعضی وقتا من ، سرم که هیچی ، دستام هم پر از چشم می شه ! بارها از

پون چا

خودم پرسیدم تو با این کارها می خوای به کجا برسی ؟ واسه چی باید بگیری

لخت و عور با چراغ روشن جلو پنجره چار تاق سر راه **پپه** بشینی مثلا ، اون م تو

دومین شبی که می اد با خواهرت که نومزدشه گپ بزنه ...

آدلا

از خودت چیز در نیار بیخود !

پون چا

بچه نباش ! خواهرتو راحت بذار ! اگر **پپه ال رومانو** رو دوس داری دردشو بریز

تو سینه ت واسه خودت نگه ش دار !

[آده لا ، به گریه می افتد .]

از همه چی گذشته ، تازه ، کی گفته تو بعد نتونی زن ش بشی ؟ خواهرت **آن**

پون چا

گوستی یاس ، مریض احواله . با اون لگن تنگ ش تو اولین شکم سر زا رفته .

من با این سن و سال و یه عمر تجربه دارم ... اینو بت می گم ... بعد از اون که

مرد ... **پپه** چی کار می کنه ؟ معلومه : همون کاری رو می کنه ... که از اول دنیا تا

حالا ... زن - مُرده های دیگه کردن : عروسی کردن بانون زیر کباب . یعنی جوون

ترین و خوشگل ترین خواهرزنه . که این جا تو باشی ... این امید و ته دل ت

بنشون و باهاش زنده بمون ، اما خلاف قانون خدا و پیغمبر رفتار نکن !

لال شو ... وروره جادو !

آده لا

هیچ م نمی شم !

پون چا

سرت به کار خودت باشه ! فضول باشی حناطه ...

آده لا



پون چا

هر چی دهنټ اومد بگو ها ! اما من، بعد از این مټ پشکل زیر دمبه ی گوسپند به دمبلیچه ت چسیدم !

آده لا

عوض جارو - پارو کردن خونه و جای این که بره تو رختخواب ش واسه مرده هاش دعا کنه و کپه شو بذاره ، مټ خوک پوزشو فرو می کنه تو گرفتاری های زنا و مردا گره سون می زنه گوشه چارقش از در این همسایه می دوه دم در اون همسایه ...

پون چا

بده که مواظب تم ... وقتی مردم از جلو این خونه رد می شن برنگردن ... خیر اموات تون تف بندازن و لعنت تون کنن؟

آده لا

پون چا

یه هو سخت به من و خواهرم عشق علاقه ور چسبوندی !
واسه من هیچ کدوم تون با اونای دیگه فرقی نداره . گیرم دلم می خواد تو خونه آبرومندی زندگی کنم که تو این سند و سال تف و لعنت م نکنن !

آده لا

نصیحتاتو نیگر دار واسه خودت . ما از این چیزامون دیگه خیلی گذشته ... یکی از اون : اصلا این فضولی ها به تو که یه خدمتکاری چه مربوطه ؟ ... من واسه خاموش کردن این آتیشی که تو پاهام و میون لبام شعله می کشه به مادرم هم می پرم . چی داری به من بگی ؟ که برم تو اتام درو رو خودم قفل کنم و دیگه بیرون نیام ؟ اگه می تونی یه خرگوشو با دست بگیری بفرما !

پون چا

سر به سرم نذار **آده لا** ، سر به سرم نذار ! صدام م در نیاد ! نذار چرا غارو روشن کنم و ناقوسا رو به صدا در آرم !

آده لا

پون چا

برو نوک هر کدوم از پایه چوبای نرده ی دور خونه دو هزار تا آتیش علم کن !
جلو اتفاقی رو که باید بیفته دیاری نمی تونه بگیره .

آده لا

یعنی تو این قدر خاطر اون مردو می خوای ؟
اون قدر که وقتی تو چشاش نگاه می کنم انگار دارم همه ی خون تن شو چیکه - چیکه می مکم !

پون چا

من نمی خوام به این حرفات گوش بدم .
با وجود این باید گوش بدی . تا حالا ازت می ترسیدم اما حالا من از تو خیلی قوی ترم !

آده لا

صحنه ی چهارم

[ورود آن گوستی یاس .]

همین جور با هم در گیرین ؟
آخه تو این گرما می خواد برم از دکون براش چی چی بخرم .
خوب شد گفتی : عطر منو خریدی برام ؟
اون م ، گرون - گرون شو . پودر صورت م ، خریدم . تو اتاقت ، گذاشتم شون .
رو میز .

آن گوستی یاس

پون چا

آن گوستی یاس

پون چا

[خروج آن گوستی یاس .]

حرف ، بی حرف ها !

آده لا



پون چا

خواهیم دید!

ماگداله نا
آمه لیا

[ورود مارتیریو و آمه لیا و ماگداله نا . ماگداله نا ، به آده لا .]

تورها رو ... دیدی ، تو؟

تورهای ملافه های عروسی **آن گوستی یاس**؟ آدم از دیدن شون ، حظ می کنه !

[آده لا ، به مارتیریو ، که می آید و تورهایی روی دست ش است .]

آده لا
مارتیریو

اینا چیه ؟

اینا ... مال پیراهن خواب خودمه .

[آده لا ، طعنه زنان .]

آده لا
مارتیریو

ته دلش م ، چه قرصه !

واسه ... حظ و کیف خودم ، تنهاس . نمی خوام ، با پیرهن خواب ... جلو جمع ، در پیام که .

مگه کسی هم تا حالا با پیراهن خواب جلو مردم در اومده؟

[مارتیریو ، با نگاه طعنه آمیزی ، به آده لا .]

پون چا
مارتیریو

بستگی داره به آدم ش ! ... در هر حال من که کشته - مرده لباس زیرم . آگه دست م می رسید با پارچه ی درجه ی یک می دوختم شون . ازاون آرزوهاس که به دلم مونده .

پون چا

این تورها رو کلاه و باشلق مراسم تعمید نی - نی ها محشر می شه . من خودم که هیچ وقت خدا پول این جور ناپرهیزی ها رو نداشتم ... معلوم نیست که انشال لا تا چشم هم بزنینم **آن گوستی یاس** ، به لباس تعمید نی - نی کوچولوی اول ش احتیاج پیدا نکنه . همچین که ازا - بزاشو شروع کنه - این خط و این هم نشون ! شرط می بندم صبح تا شوم ، سوزن از دست هیچ کدوم تون نیفته . رو من یکی که اصلا حساب نکن : من انگشت کوچیکه مم واس ش تکون نمی دم .

ماگداله نا

آمه لیا

رو من م همین طور . پیش - پیش کخ کخ و بشور - بمال کهنه های گهی توله های مردم ... خدا نصیب کافر نکنه ! ... اوناها : همسایه رو به رویی مون . بین چه جور خودشو فدای چاهار تا توله ش کرده !

پون چا

حالا که اون ، روز روزگارش بهتر از شماهاس . دست کم تو خونه شون یه سر و صدایی هس . یه غش - غشی ، یه خندیدنی ، یه جمیدنی .

مارتیریو

خب . حالا که دوس داری چرا تشیف گندتو نمی بری جون تو واسه اونا بکنی؟ راه واز ، جعه دراز !

پون چا

نه نخیر . سرنوشت ، نون ما رو بدجور حواله ی تنور سرد شما کرده !

[از جای نسبتا دوری ، صدای زنگوله می آید ، چنان که پنداری ، از پشت چندین دیوار .]

ماگداله نا
پون چا

مردا دارن می رن سر کار .

زنگ ساعت سه هم خورده پس !

[مارتیریو ، در جواب ماگداله نا .]

مارتیریو

زیر آفتاب به این داغی !



آده لا

آخ ، اگه منم می تونستم برم نو مزرعه !

ماگداله نا

هر کسی کار خودش ... بار خودش .

مارتیریو

این جوریه دیگه .

آمه لیا

چه حیف !

پون چا

تو این وقت سال هیچ جا خوش تر از سر کشمون نیست . دیروز صبح هم دروگرها از راه رسیدن . پنجاه تا جوون قلچماق سر حال که آدم از دیدن شون کیف می کنه !

ماگداله نا

امسال دیگه از کجا اومدن ؟

پون چا

از خیلی خیلی دور . از کوهسونا . همه سر حال ! عین درخت هایی که تازه آب شون داده باشن . سر و صدایی راه انداخته بودن که باس بودین و می دیدین ! دیروز غروب یه زن هم وارد ده شد که یه چیز شره - شره ی برقی - بوقی پوشیده بود و با ساز شکمی می رقصید و قر و غبیله می اومد . ده پونزده تایی از جوونا پول ش دادن باهاش قول قرار رفتن تو زیتون زارها رو گذوشتن . من پشت و پسله تو نخ شون بودم . یکی شون جوونک چشم سبزی بود عین ساقه گندم !

آمه لیا

واقعا !؟

آده لا

می شه مگه !؟

پون چا

چن سال پیش یکی از همین ها اومده بود ، که خودم به پسر بزرگ م پول داده بودم که بیره ت ش ددر . مردا احتیاج دارن جونم .

آده لا

هیچ کی هم پاشون عیب حساب نمی کنه .

آمه لیا

اما زن به دنیا اومدن ، خودش یعنی گناه کبیره !

ماگداله نا

و اون وقته که دیگه حتا چشمات هم مال خودت نیس !

[ترانه ی دور دستی که به گوش می رسد ، کم - کم]

[نزدیک می شود .]

پون چا

خودشون ن ... چه تصنیفای خوشگلی هم دارن !

آمه لیا

می رن سر درو .

دروگرها

ما که می بینی دروگری م شب از سحر خسته تریم . اما به یک خنده ی خوش از خوشگلا دل می بریم !

[سر و صدای طبل و دایره زنگی . سکوت . زن ها و]

[دخترها ، در سکوت و گرما ، گوش می دهند .]

آمه لیا

از گرمای باکی شون نیس !

مارتیریو

میون شعله ها درو می کنن !

آده لا

چقدر دوس داشتم دروگر بودم ! واسه خاطر همین اومدن و رفتن ش ... همه ی

غم و غصه هاشو آدم فراموش می کنه ...

تو مثلا چه غم غصه یی داشتی که فراموش کنی ؟

مارتیریو



آده لا

هر کی خودش از دلش خبر داره!

[مارتیریو، ریشخندکنان .]

مارتیریو

هر کی!

[پون چا، می خواهد گوش بدهد .]

پون چا

بسه! بسه!

[دروگرها، از خیلی دور .]

دروگرها

آی دخی یای نازنین مجری / عاجو واکنین / دروگرها خنچه می خوان / خنچه
پر خنچه می خوان / به سر تا پاشون بزنین / کنج کلاشون بزنین .
چه تصنیفی!

پون چا

[مارتیریو، غمزده .]

مارتیریو

غار تگرای دل و دین / پنجره هارو واکنین!

[آده لا، هیجان زده .]

آده لا

ماکه می بینین دروگریم / صب از غروب خسته تریم!

[صدها، ترانه خوان، دور می شود .]

پون چا

حالا از سر پیچ کوچه رد می شن .

آده لا

بریم از پنجره اتاق من تماشاشون کنیم!

پون چا

با دقت . فقط از درز پنجره . گاس یهولت پنجره رو واکنن که بینن کی پشت
شه .

[خروج همه، جز آده لیا و مارتیریو .]

صحنه ی پنجم

آمه لیا

چته تو؟

مارتیریو

از گرما کلافه م .

آمه لیا

فقط؟

مارتیریو

کاش این ماه زودتر تموم می شد ... چش به راه روزای بارونی و یخ بندون و همه
اون چیزایی ام که این تابستون لعنتی کم داره ...
اونم می گذره و باز همین بساطه .
معلومه خب ...

آمه لیا

مارتیریو

[سکوت .]

مارتیریو

تو دیشب چه ساعتی خوابیدی؟

آمه لیا

نمی دونم . مٹ کنده ی درخت افتادم . واس چی می پرسی؟

مارتیریو

هیچی . فقط به نظرم تو حیاط صدای آمد و رفت به گوش م خورد .

آمه لیا

راستی؟

مارتیریو

خیلی دیر وقت بود .

آمه لیا

ترس ورت داشت؟

مارتیریو

نه ... تازه فقط یه دیشب تنهام نبود . شبای دیگه هم همین بساط بود .

آمه لیا

باید مواظب بود خب ... فکر نمی کنی کارگر - مارگرا بوده باشن ...



مارتیریو
آمه لیا

نه . او نا که ساعت شیش میان .
یا مثلا کره - قاطری چیزی ...؟

[مارتیریو ، از لای دندان ها ، با لحن کنایه آمیز .]

مارتیریو
آمه لیا
مارتیریو
آمه لیا

خودشه آره : کره - قاطر دو پا !
خب باید به همه گفت جانم .
نه ، نه . مبادا رو کنی ! اصلا شاید خیالات من بوده ...
خب ... شاید ...

[سکوت . آمه لیا ، به سمت در خروجی می رود .]

مارتیریو
آمه لیا

آمه لیا !
ها؟

[سکوت .]

مارتیریو

هیچی . هیچی .

[سکوت .]

آمه لیا

پس واسه چی صدام زدی ؟

[سکوت .]

مارتیریو

بی خود ... همین جوری ... از دهن م در رفت .

[سکوت .]

آمه لیا

برو یخورده دراز شو .

صحنه ی ششم

[ورود آن گوستی یاس ، به حالتی عصبی و کاملاً ، مغایر

وضع آرام صحنه و سکوت های پیا - پیا .]

عکس پیه که زیر متکام گذاشته بودم کوش ؟ کدوم یکی تون کش رفته؟
وا ! هیچ کی !

پنداری پیه ش شمایل نقره ی **بارتولومه** قدیسه !
کوش ؟ عکسه کجاس ؟

[ورود پون چا و آده لا و ماگداله نا ، به صحنه .]

آن گوستی یاس
مارتیریو
آمه لیا
آن گوستی یاس

عکس چی ؟

آده لا

همون ی که یکی تون ورش داشته قایم ش کرده .
روت می شه اینو بگی ؟

آن گوستی یاس
ماگداله نا

پرواز که نکرده : تو اتاق م بوده و حالا نیس !

آن گوستی یاس
مارتیریو

نمی شه نصفه - شبی از در حیاط فلنگو بسته باشه ؟ **پیه** که خیلی دوست داره تو
مهتاب این ور اون ور بگرده .

مسخره گی رو بذار کنار ! وقتی اومد بش می گم .

[به آده لا نگاه می کند .]

آن گوستی یاس

می خوام بدونم کدوم یکی تون اونو کش رفته !

آن گوستی یاس

[آده لا ، به مارتیریو ، نگاه می کند .]

هرکی ورش داشته خودش می دونه . پای من یکی رو میون نکش !

آده لا

[مارتیریو ، طعنه زنان .]

بر منکرش لعنت !

مارتیریو



صحنه ی هفتم

[ورود برناردا، عصا زنان .]

چه خبرتونه تو این گرما و سکوت سنگین خونه ی منو رو سرتون ورداشتین ؟
لابد الانه همساده های چار دور و ور گوشا رو چسبوندن به دیوارا بینن این جا چه
خبره .

برناردا

هیچ خبر : عکس نامزدمو ازم کش رفتن .

آن گوستی یاس

[برناردا، با عصبانیت شدید .]

کی ؟ کی ورش داشته ؟

برناردا

همینا دیگه . پس کی ؟

آن گوستی یاس

کدوم تون ؟

برناردا

[سکوت .]

لال مردین ؟! زبون پس قفا شدین ؟!

برناردا

[سکوت . به پون چا .]

بپر یکی - یکی اتاقاشونو بگرد ! یکی - یکی رختخوابا رو بگرد ! افسارتونو بندازن
سرتون ، نتیجه ش همینه دیگه ! همچین یه دقیقه رم از دس نمی دین ماشالا !...

برناردا

[به آن گوستی یاس .]

حالا تو مطمئنی ؟

برناردا

معلومه . پس چی .

آن گوستی یاس

همه جا رو خوب گشتی ؟

برناردا

بله مادر جون .

آن گوستی یاس

[همه در سکوت عذاب آوری ایستاده اند .]

اون زهر اصل کاری تونو درست واسه آخرین روزای عمر من پس دست نگه
داشتین ها !

برناردا

[ناگهان ، بر سر پون چا ، که بیرون صحنه است ، فریاد می
کشد .]

پیدا نکردی ش ؟

برناردا

[پون چا ، شتابان به صحنه بر می گردد .]

چرا . ایناهاش !

پون چا

کجا گیرش آوردی ؟

برناردا

خب ... ا ...

پون چا

بگو ، نترس ، بگو ...

برناردا

[پون چا ، تمجمج کنان .]

لای ملافه های تخت **مار تیریو** .

پون چا

[برناردا ، به مارتیریو .]

راس می گه ؟

برناردا

خب ... لابد ...

مار تیریو

[برناردا ، عصا کشان ، به قصد زدن او ، می رود پیش .]

طاعون خدا ورت داره ، خاله مقدس نمای دورو !

برناردا

[مارتیریو ، با خشونت .]



مارتیریو
برناردا
مارتیریو
پون چا

دست رو من بلن کردی نکردی ها ، مادر!
هر قدر که دلم بخواد!
البته اگه گذاشتم ... می شنوی چی می گم ؟ برو عقب!
تو روی مادرت وای نستا!

[آن گوستی یاس ، مادر را نگه می دارد .]

آن گوستی یاس
برناردا
مارتیریو
برناردا
مارتیریو

ول ش کنین! شما رو به خدا!
بی حیا یه چیکه اشک هم تو چشاش نیس!
گریه کنم که دل تون خنک شه؟
عکسو واسه چی ورداشتی؟
آدم با خواهرش هم ... نمی تونه شوخی کنه؟ فکر کردین اونو ورداشتم ... که چی مثلا؟

[آده لا ، مجسمه ی حقد و حسد .]

آده لا

تو اسم اینو می ذاری شوخی؟ اصلا تو تو همه ی عمرت شوخی سرت می شده؟
بالا غیرتایا و خدایی شو بگو: غیر اینکه همین الانه ش م داری از حسادت می ترکی؟

مارتیریو
آده لا

تو دیگه خفه شو لال بمیر! دهن مو وانکن که دیوارا از خجالت می رمبن!
چش دریده ی بد زبونی مٹ تو مگه به این مفتی ها کوتاه میاد؟

برناردا

آده لا!

ماگداله نا

یه بر زنجیری!

آمه لیا

با این فکرا همه مونو از دم گرفتین!

مارتیریو

دیگرون کارای هزار بار بدتر از این شو می کنن!

آده لا

تا روزی بینیم لخت و پتی تو رودخونه اند و آب داره با خودش می بره دشون.

برناردا

کینه یی بی حیا!

آن گوستی یاس

چون چشم **پیه ال رومانو** منو گرفته تقصیر کارم و باید گرفت برد به صلابه م کشید؟

آده لا

تو چشم شو گرفتی یا جهیزیت ، خانمچه؟

آن گوستی یاس

مادر!

برناردا

ساکت!

مارتیریو

یا واسه زمینات و چراگاهات؟

ماگداله نا

خدایی شو گفتی!

برناردا

گفتم ساکت! ... چش به راه توفان بودم اما گمون نمی کردم به این زودی ها زمین و آسمون زیر و رو کنه. آخ که چه بهمن ی ، چه بهمن یی رو قلب من سنگینی می کنه! با وجود این من هنوزم سبزم . واسه هر کدوم تون زنجیری دارم و این خونه رم دارم که پدرم ساخته تا نذاره تنابنده یی حتا این علفای هرز، از خونه خراییم خبر پیدا کنن ... از این جا گم شین! برین بیرون یالا!



صحنه ی هشتم

[همه ، خارج می شوند . برناردا ، غم زده می نشیند . پون
چا ، کنار دیوار ایستاده است . برناردا ، قد راست کرده .
عصایش را به زمین می کوبد .]

می نشونم سر جاتون ... **برناردا** ، وظیفه ت یادت نره !

می تونم یه چیزی بگم؟

بگو . نباید می داشتم تو این حرفا رو بشنوی ... یه غریبه میون خودی ها ، هر چی
هم یه در و یه بون باشه ، بلاخره باز یه غریبه س .
هرچی بود گذشت دیگه .

آن گوستی یاس ، باید فوری فرستاد خونه ی بخت .

خدایی شو بخوای ، آره باید هر چی زودتر از این جا فرستادش بیروش .
در واقع اونو نه : منظور من **پپه** س!

منظور من م همونه . باید پسره رو از این خونه سنگ قلاب کرد . فکر درستی
کردی .

من فکر نمی کنم . چیزایی هس که نه می شه نه باید بهشون فکر کرد . من حکم
می کنم : دستور می دم .

اون وقت فکر می کنی پسره حاضر باشه بره؟

[**برناردا** ، بلند می شود .]

حالا تو چی به فکرت می رسه؟

البته با **آن گوستی یاس** ، که عروسی می کنه .

حرف بزن . من تو رو می شناسم : کاردتو حاضر آماده از غلاف کشیدی بیرون .
پس خبر دادن یعنی جنایت؟ فکر نمی کردم .

یعنی می گی خطری در پیشه؟

من بهتون نمی زنم **برناردا** . همین قدر ... بت می گم : چشاتو واکنی ... خودت می
بینی .

چی رو بینم؟

تو همیشه ی خدا مث عقاب تیز بین بودی . از صد فرسخی ، شر رو بو می کشیدی
. اغلب گمون می کردم فکر و خیال آدما - رم می تونی بخونی و اما حالا که پای
دخترای خودت وسطه ... هی ... هی ... پاک ، کور کور شدی ...

منظورت **مارتیریوس**؟

آره! **مارتیریو** ...

[**کنجکاو** .]

به عقیده ی تو : عکس پسره رو ، واسه چی قایم کرده بود؟

[**برناردا** ، به قصد دفاع از دخترش .]

از همه چی گذشته ، خودش که می گه ، خیال داشته ، سر به سر خواهرش بذاره .
چه دلیل ی داره غیر از این باشه .

[**پون چا** ، به کنایه .]

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

برناردا

پون چا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

پون چا

برناردا

پون چا

پون چا

پون چا

پون چا

پون چا

پون چا

پون چا

پون چا



پون چا

تو حرف شو باور کردی؟

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

برناردا

پون چا

[برناردا ، خیلی جدی .]

واسه چی باور نکنم؟ جز این هم نبود!
بسه دیگه! قضیه مربوط به خونه ی توئه . می خوام بدونم اگه راجع به خونه ی
همسایه ی رو به رویی بود چی می گفتی؟
نوک کارد لعنتی رو در آوردی ها!

[پون چا ، بابی رحمی .]

برناردا! این جا داره یه افتضاح بزرگ راه می افته . به من ربطی نداره ، اما تو واسه
دخترات ، سوراخ نفس کش باقی نداشتی . فرض کنیم ، حرفای تو از دم قبول
قبول ، اما **مارتیریوی** بیچاره ، به عشق احتیاج داره : واسه چی نداشتی ، اون
طفلکی ، زن **انریکه اوماناس** بشه؟ اون روز که پسره ، باس می اومد پای پنجره
ش ، واسه چی بش پیغوم دادی ، بی خود به خودش زحمت نده؟

[برناردا ، با صدای بلند .]

هزار دفعه دیگه م پیش بیاد همین حرفو می زنم . تا وقتی زنده باشم همین کارو
می کنم . خون من با خون خونواده **اوماناس** ها قاطی نمی شه ... بابا! پدر اون یه
چوپون بود! حالیت نمی شه!

د باد دماغ همین بلاها رو سر آدم می اره دیگه!
بایدم داشته باشم! اما تو رو په به این حرف ها! مثلا تو خودت که تنابنده یی هم
نمی دونه از کدوم سوراخ در اومدی؟

[پون چا ، با نفرت .]

لازم نکرده به من سر کوفت بزنی . اولندش که دیگه از ما گذشته ، دومندش م که
الحمدول لا تو زندگی هیچ وقت خدا آینه ی خودمونو گم نکردیم .

[برناردا ، خشمگین .]

درست به عکس!

[پون چا ، کینه اش را لباس مهربانی می پوشاند .]

مارتیریو ، بالاخره فراموش می کنه .

فراموش نکرد هم ، نکرد! باور نمی کنم ، باور نمی کنم ، اون افتضاحی که گفتی
، این باشه . حتا اگر م ، روزی - روزگاری ، چون افتضاحی راه بیفته ، یقین داشته
باش از میون این چاردیواری ، بیرون نمی ره .

اون قدر مطمئن نیستم! تو شهر کسایی هستن که فکر پنهون آدم م از صد فرسخی
می خونن .

اما اگه یه روزی من و دخترامو تو راه نجیب خونه ها ببینی ، خدا می دونه ، چه
قندی ، تو دلت آب بشه! مگه نه؟

آخر عاقبت آدما رو فقط خدا می دونه و بس!

من چرا . از فردای خودم خبر دارم و همین جور از فردای دخترام! نجیب خونه ،
نصیب و قسمت زنای به خصوصی بود می شناختیم شون ...

برناردا ، هوای حرمت ننه ی خدا پیامرزنو داشته باش ها!



برناردا

پس تو هم سعی نکن با فکرای شیطونی ت منو آزار بدی ، حالیت شد ؟
[سکوت .]

پون چا
برناردا

اصلا همون بهتر که تو هیچ کاری دخالت نکنم .
بهترین کاری که می تونی بکنی همینه که سرت به کار خودت باشه و دهن تم بسته نیگر داری . وظیفه آدمی که واسه سیر کردن صاب مرده شیکم ش کار می کنه همینه .

پون چا

برناردا

اما آخه ما نمی توانیم این کارو بکنیم . تو گمون نمی کنی صلاح **پپه** گرفتن **مارتیریوست** یا ، **آده لا** مثلا؟
نه . گمون نمی کنم .

[پون چا ، بازیرکی .]

پون چا
برناردا

آده لا . عشق واقعی **رومانو** ، **آده لاس** .
چیزها هیچ وقت اون جور که ما می خواهیم اتفاق نمی افته .
گیرم ارزش شو داره که آدم واسه انداختن کارها رو خط میزون تر زوری هم بزنه . این که **پپه** با **آن گوستی یاس** ، باشه نه به عقل من درست میاد نه به عقل دیگران . حتا هوایی رو که این دو تا نفس می کشن از یک قماس نمی بینم . کی کی دونه چی نصیب ش می شه؟

برناردا

دوباره شروع کردی ها ! با صد جور حرومزادگی سعی داری که خواب من بیچاره رو آشفته کنی ... گیرم من گوش م بدهکار تو نیست ، چون اگه بخوام به حرفات گوش بدم باید صورت تو غرق خون کنم .
با این چیزا یکی دیگه رو بترسون .
خوشبختانه دخترام احترام منو دارن و تا حالا هیچ وقت خلاف میل من قدم برنداشتن .

پون چا
برناردا

آره . اما تا ول شون کنی از زیر چاق هر کدوم شون یه ساز دیگه در اومد !
بلدم با کدوم تر که به راه شون بیارم .

پون چا
برناردا

آره بابا : دل تو خوش کن که زورت بشون می چربه !
هنوزم فلفل م تندى و تیزی شو از دست نداده .

پون چا
برناردا

با وجود این دنیای عجیبه : باید شوق عشق **آن گوستی یاس** ببینی . اون م تو این سن و سال . البته خوشبختونه پسره هم حسابی گرفتارشه ... دیروز پسر بزرگه م می گفت ... ساعت چار نیم صبح که دمبال ورزاها از کوچه می گذشت ... هنوز مشغول جیک جیک بودن .

برناردا

چارنیم صبح؟

صحنه ی نهم

[آن گوستی یاس ، در حال ورود .]

آن گوستی یاس
پون چا

چرت گفته !
والا از خودم که در نیاوردم . چیزیه که من هم شنیدم .

[برناردا ، به آن گوستی یاس .]



برناردا

آن گوستی یاس

حرف تو بزن!
الان یه هفته م بیش تره که **پپه** سر ساعت یک می ره . خیر از عمرم نبینم اگه دروغ بگم!

[مارتیریو، در حال ورود .]

من م ساعت چهار بود که صدای رفتن شو شنیدم .
صدای رفتن شو ... رفتن شو به چشم دیدی؟
نخواستم خودمو نشون بدم .

مارتیریو

برناردا

مارتیریو

[به آن گوستی یاس .]

مگه دیگه از پنجره طرف کوچه پشتی با هم اختلاط نمی کنین؟
نه . از پنجره اتاق خوابم .

مارتیریو

آن گوستی یاس

[آده لا ، دم در ، پیدایش می شود .]

در اون صورت ...

مارتیریو

تو این خونه چی می گذره؟

برناردا

یه خورده به مخ ت فشار بیاری خودت می فهمی ! چیزی که حرف نداره اینه که **پپه** ساعت چاهار صبح پشت نرده ی یکی از پنجره های این خونه بوده .

پون چا

یعنی یقین داری؟

برناردا

یقین نه . تو این دور و ور به هیچ چی نمی شه یقین داشت!

پون چا

مادر! به حرف کسی که چشم دیدن هیچ کدوم مونو نداره گوش نکن!

آده لا

بالاخره همه چی روشن می شه . اگر کسی بخواد با تخل - پخل کردن منو به بیراهه بکشه به خودش لطمه می زنه . من مث کوه این جا وایستادم . و یه چیز دیگه : اصلا نکنه این گرد و خاکو بدخواهامون هوا کردن که ما رو بدنوم کنن؟

برناردا

من با دروغ دون میونه یی ندارم .

مارتیریو

پس لابد کاسه ای زیر نیم کاسه هست .

پون چا

هیچ چی نیس . من دنیا اومدم که چشم مو واز نگه دارم . از این به بعد هم تا دم مرگ به هم نمی ذارم شون .

برناردا

من حق دارم بدونم .

آن گوستی یاس

تو فقط حق داری اطاعت کنی . حرفای دیگرگون باد هواس .

برناردا

[به پون چا .]

اما تو ، سرت به کار خودت باشه . از این به بعد تنابنده یی این جا قدمی ور نمی داره که من صداشو نشنوم!

برناردا

صحنه ی دهم

[خدمتکار می آید ، خبر می دهد .]

سر کوچه یه خبرهاییه . مردم جمع شدن ، همساده هام همه ریختن جلو در خونه هاشون .

خدمتکار

[برناردا ، به پون چا .]

به تاخت برو سر و گوشه ی آب بده بین چه خبره!

برناردا

[دخترها ، به طرف در خروجی ، هجوم می برند .]



برناردا

شماها کجا؟ مدام گوش به زنگین و ، حرمت عزای پدرتون هم که به جهنم! یال
لا همه برگردین تو حیاط خلوت - یال لا ، یال لا!

[همه ، به اتفاق برناردا ، خارج می شوند . هیاهوی شدید از دور . ورود مارتیریو و آده لا . گوش ها را تیز کرده اند .
منتها جرات نمی کنند ، به در خروجی ، نزدیک بشوند .]

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

خدارو شکر کن که دهن م بسته موند!

هیچی نمونده بود من هم یه چیزی بیرونم ها!

چی می تونستی بگی؟ خواستن یه چیزه دس به کار شدن یه چیز .

دس به کار شدن جیگر می خواد جون م . تو هم خواستی اما نتونستی که .

این موضوع دیگه نمی تونه ادامه داشته باشه .

تا هر وقت که من بخوام .

از تو دستاش می کشم ت بیرون!

[آده لا ، تهاجمی .]

مارتیریو! کاری به کارم نداشته باش!

پس نه مال تو نه مال من!

می خواد منو بیره خونه ش!

دیدم چه جور ی بغل ت کرده بود!

من نمی خواستم که ... انگار با کمند کشیده می شدم .

مرده تو بینم الاهی!

آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

صحنه ی یازدهم

[ماگداله نا و آن گوستی یاس ، دم در ، ظاهر می شوند .
در را که باز می کنند ، هیاهو زیادتر به گوش می رسد .
برناردا ، وارد می شود . پون چا ، هم از دری دیگر می
رسد .]

برناردا!

چه خبر بود؟

دختر **لیب رادا** librada اون ی که شوور نداره ، زاییده . معلوم نیس دس پخت

کدوم شیر خام خورده ی از خدا بی خبری یه .

بچه!

بچه رو واسه ایزگمی کشته برده تپونده زیر سنگ و کلوخا ، اما سگا که خسلس

از آدما دل رحم ترن پیداش کردن کشیدن ش بیرون ، پنداری دست رحمت

خدای کریم راه نشون داده باشه ، صاف آوردن گزشتن ش تو در گاهی جلو

خونه ش . خیال دارن دختره رو بکشن . کشون - کشون آوردن ش سر محله .

جمیعتی واسه تماشا جمع شده که ، قیامت! از کوره راه ها و زیتون زارهام مردا

همین جور دوون - دوون میان و عربده هایی می کشن که زمین و زمونو می

لرزونه .

بله . بذار بیان . با چوب و چماق و دسته بیل و گوسر . بذار بیان تیکه تیکش کنن

لکه ی ننگو بشورن .

پون چا

برناردا

پون چا

آده لا

پون چا

برناردا



آده لا
مارتیریو
برناردا

نه ، نه ! نباید بکشن ش ! نذارین بکشن ش !
چرا ! مام بریم !

باید قصاص شه ، مگه عصمت شو زیر پا نگذاشته ؟ بذار پامال ننگ ش بشه !

[از بیرون ، جیغ کش - دار زن ی ، به گوش می رسد .
هیا هو ، به نهایت می رسد .]

آده لا

خدایا، ول ش کنن ! ... شماها دیگه کجا ؟

[مارتیریو ، چشم تو چشم آده لا .]

مارتیریو

میوه ی معصیت شو چشیده پس بذار پا لرزشم بشینه !

[برناردا ، تو درگاهی .]

برناردا

تا ژاندارما سر نرسیدن باید حساب شو برسن ! باید جای گناه شو با زغال سرخ ...

[آده لا ، شکم ش را می چسبید .]

آده لا

نه ! نه !

برناردا

بکشین ش ! زجر کشش کنین بی عصمتو !

پردہ ی سوم

صحنه ی اول

[حیاط پشتی ی خانه ی برناردا آلبا . چهار دیوار سفید ،
که کم و بیش ، کمبود می زنند . شب است . دکور باید ، در
نهایت ساده گی باشد . صحنه از درهای اتاق ها که به نور
ضعیفی روشن است ، کسب نور می کند . وسط صحنه ،
میزی هست و چراغ نفتی ی حباب داری . برناردا و
دخترهای اش ، شام می خورند . پون چا ، خدمت می کند .
پرودن سیا (زن همسایه) کم ی دورتر از میز ، نشسته . پرده
در سکوت ، بالا می رود . فقط ، صدای قاشق و چنگال ،
شنیده می شود .]

خب دیگه . بلن شم برم . خیلی نشستم .

پرودن سیا

[بلند می شود .]

حالا بمون یه خورده دیگه . هیچ وقت همدیگه رو نمی بینیم که .
ناقوس آخری دعای شیو زدن ؟
نه هنوز .

برناردا

پرودن سیا

پون چا

[پرودن سیا ، دوباره می نشیند .]

راستی از شوورت برام نگفتی بینم در چه حاله .

برناردا

ای . همون جوراس دیگه .

پرودن سیا

اونم دیگه هیچ نمی بینیم ...

برناردا

پرودن سیا

تو که می شناسیش . از وقتی سر ارث و میراث با برادرش بگو - مگوش شد دیگه
پاشو از در خونه بیرون نمی ذاره . یه نردبون تکیه داده به دیوار پشتی ، واسه رفت
و آمد از اون استفاده می کنه .

اینو بش می گن مرد ! ... دخترک ت چه طوره ؟

برناردا



پرودن سیا
برناردا

با اون م دیگه هیچ وقت دل ش صاف نشد .
حق داره وال لا .

پرودن سیا
برناردا

نمی دونم به شما چی چی ها گفته . من که مدام خون خون مو می خوره .
دختری که سرخود بار اومد دیگه دختر نیس ، دشمن جوئه .

پرودن سیا

من هم ول ش کردم به امید خدا . دل خوشی م ، همین شده پناه بردن به کلیسا .
تازه واسه اینکه بچه هام به گیس م نخندن دیگه باید از اون جا رفتن هم دس ور
دارم . آخه سو چشم هم کم شده .

پرودن سیا
برناردا

وای ! چی بود؟

نریونه س ... بستیم ش بیرون ، جفتک می پرونه به دیفار .

[خطاب ، به دور و بری ها .]

برناردا

وازش کنین بیرین سرش بدین .

برناردا

لابد گرما کلافه ش کرده .

پرودن سیا
برناردا

می خواین بکشین ش به مادیون؟

اول صبح .

پرودن سیا
برناردا

خوب تونستین چارپاهاتونو زیاد کنین .

با هزار خرج و زحمت .

پون چا
برناردا

تو همه ی این دور و ور بهترین گله رو داره حیف که قیمت ها افت کرده .
یه خورده دیگه عسل و پنیر برات بذارم .

پرودن سیا

دیگه جا ندارم .

[پون چا ، خودش را می اندازد وسط .]

پون چا
پرودن سیا

واویلا !

درست انگار صدا از تو سینه من میاد !

[برناردا ، خشمگین بلند می شود .]

هر چیزو باید دو بار بتون گفت ؟ گفتم سرش بدین تو علفا غلت بزنه !

[سکوت . انگار که با مهترش ، بگو - مگو می کند .]

برناردا

برناردا

مادیونا رو تو طویله ببندین ، خودشو - تا دیوار رو رو سرمون خراب نکرده -
ول کنین !

[برمی گردد ، طرف میز و می نشیند .]

برناردا

ببین چه زنده گی یی دارم !

مثل یه مرد جون می کنی ها !

گفتی !

پرودن سیا
برناردا

[آده لا ، از سر میز بلند می شود .]

برناردا

چه خبره ؟ تو کجا ؟

می رم ... یه چیکه آب بخورم .

آده لا

[برناردا ، به خدمتکارها .]

یکی تون یک کوزه آب خنک بیارین !

برناردا



[به آده لا .]

بفرما بشین !

برناردا

[آده لا ، برمی گردد . می نشیند .]

خب ، عروسی آن گوستی یاس ، کی ؟

پرودن سیا

پسین فردا میان خواسگاریش .

برناردا

لابد خوشانسه دیگه .

پرودن سیا

اوه ، معلومه !

آن گوستی یاس

[آمه لیا ، به ماگداله نا .]

نمکو برگردوندی !

آمه لیا

از این ی که هستی بدبخت تر نمی شی .

ماگداله نا

یه بند نفوس بد می زنه .

آمه لیا

بسه دیگه !

برناردا

[پرودن سیا، به آن گوستی یاس .]

حلقه برات آورده ؟

پرودن سیا

آره . اینهاش .

آن گوستی یاس

[حلقه را دراز می کند ، به طرف اش .]

خوشگلگه . سه تا مرواری ... دوره ی ما مرواری رو بد می دونستن . می گفتن

پرودن سیا

علامت اشکه .

امروزه روز معنی چیزها عوض شده .

آن گوستی یاس

فکر نمی کنم ... چیزها همیشه همون معنی رو که داشتن دارن . نگین حلقه نامزدی

آده لا

باید الماس باشه .

شگون ش بیش تره .

پون چا

حالا چه الماس ... چه مرواری . چیزا ... هر جور که معنی شون کنی ... معنی پیدا

برناردا

می کنن .

یا هرچی خواست خدا باشه .

پون چا

می گن جهیریه ت خیلی عالیه !

پرودن سیا

شونزده هزارتا برام آب خورد .

برناردا

[پون چا ، خودش را می اندازد وسط .]

مخصوصا گنجه ی آینه دارش حرف نداره .

پون چا

من که تا حالا همچین چیزی ندیدم .

پرودن سیا

دوره ی ماها یخدون رسم بود .

برناردا

اصل اینه که هر چیزی بهترین ش باشه .

پرودن سیا

این م چیزیه که آدم از کجا می دونه .

آده لا

دللی نداره این جوری نباشه .

برناردا

[صدای ناقوس ها ، از خیلی دور .]

ناقوس آخریه .

پرودن سیا

[به آن گوستی یاس ، در حال بلند شدن .]

یه وقت میام لباسایی رو که خریدی نشونم بدی .

پرودن سیا



آن گوستی یاس
پرودن سیا
برناردا

هر وقت خواستین .

به امید خدا . شب خوش .

خدا نگهدار : **پرودن سیا** . دست خدا به همراhton !

[سکوت . خروج پرودن سیا .]

برناردا

خب . شکر خدا ، شامو که خوردیم ...

[همه بلند می شوند .]

من می رم دم در قدمی بزخم پاهام واز بشه یه هوایی هم بخورم .

[ماگداله نا ، کنار دیوار می نشیند . به اش تکیه می دهد .]

آده لا

منم بات میام .

من هم .

آمه لیا
مارتیریو

[آده لا ، بانفرت .]

راه مو گم نمی کنم به خدا !

شب ، تنهایی ، بهتره یکی همراهش باشه .

آده لا

آمه لیا

[همه ، خارج می شوند .]

صحنه ی دوم

[برناردا ، می نشیند . آن گوستی یاس ، به تمیز کردن میز

می پردازد .]

برناردا

جخ یه بار دیگه م بت گفتم : دلم می خواهد با خواهر **مارتیریو** ، صحبت کنی .

اون قضیه ی عکس یه شوخی بیش تر نبود . باید فراموش ش کنی .

شما که می دونین اون منو دوس نداره .

همه تون می دونین اون تو دلش چی می گذره . من دل هیچ کی رو سخمه نمی

زنم ... چیزی که می خوام اینه که ... خونواده ظاهر خوشگل هماهنگی داشته باشه

. حالیه؟

بله .

همین .

آن گوستی یاس
برناردا

[ماگداله نا ، که دارد خواب اش می برد .]

از این گذشته ، تو که دیگه به همین زودی ها رفتنی هستی ...

[خواب اش می برد .]

ماگداله نا

اون قدرام نزدیک به نظرم نیامد .

دیشب اختلاط تون کی تموم شد؟

نیم ساعت از نصف شب گذشته .

چی ها می گفت **پپه**؟

حس می کردم حواس ش جمع نیست . یعنی همیشه وقتی با من اختلاط می کنه

انگار فکرش یه جای دیگه س . وقتی هم ازش می پرسم چشمه ، می گه : ما مردا

فکر و خیالای خودمونو داریم !

د همین دیگه ! چرا باید همچین چیزی ازش بپرسی؟ تازه ، وقتی عروسی کردین

که دیگه اصلا ! اگه حرف زد باش حرف می زنی ، اگه نکات کرد تو هم نگاش

می کنی . فقط از همین یه راهه که می تونی زن خوش بختی بشی .

برناردا



آن گوستی یاس
برناردا

اما ، مادر ، فکر می کنم ... **پپه** خیلی چیزها رو از من پنهون می کنه .
سعی نکن ازش چیزی بیرون بکشی . به پرس - واپرس هم نگیرش . از همه مهم تر
این که هیچ وقت نذار اشک تو بیینه .

آن گوستی یاس
برناردا

باید احساس کنم خوش بختم ، اما نیستم .
همیشه همین طوره .

آن گوستی یاس

گاهی شبا که خوب تو نخ ش می رم قیافه ش اون ور آهین بندی پنجره تار می شه
درست مث این که پشت ابری از گرد و خاک گله پنهون شده باشه .

برناردا

آن گوستی یاس

علت ش ضعفته مادر .

شاید حق با شماس .

امشب میاد ؟

نه ، با مادرش رفته شهر .

آن گوستی یاس

برناردا

خب . پس امشب زودتر می خوابیم ... **ماگداله نا !**

خوابیده .

آن گوستی یاس

صحنه ی سوم

[ورود آده لا و مارتیریو و آمه لیا .]

آمه لیا

عجب ظلماتیه !

آده لا

آدم دو تا قدم جلو تر شو نمی بینه .

مارتیریو

یکی از اون شبای باب میل دزداس . باب میل هر کی نخواه دیده بشه .

آده لا

اسب ، درست وسط حیاط ، دو قد معمولی ش تو ظلمات سفید می زد .

آمه لیا

آره ، عین یه شب . آدمو می ترسوند .

آده لا

ستاره های آسمونو بگو : به درشتی مشت آدم ن .

مارتیریو

از بس نگاهشون کرد گردن ش از درد داشت خورد می شد .

آده لا

تو خوش ت نمیاد ، نه ؟

مارتیریو

چیزای بیرون این دیوارها برام مهم نیست . چیزایی که تو این چار دیواری اتفاق

می افته برام مهمه .

آده لا

خود دانی .

برناردا

خودش می دونه ، هر کی به ذوق و حال خودش .

آن گوستی یاس

خب . شب به خیر .

آده لا

از حالا می خوای بخوابی ؟

آن گوستی یاس

آره امشب **پپه** نمی اد .

[آن گوستی یاس می رود .]

صحنه ی چهارم



آده لا

مادر! واسه چی وقتی برق میجه یا یه ستاره راه می کشه حتما باید خونند که: رو آسمون بالا / به لطف حق تعالا / اسم تو نقش بسه / **باربارای** خجسه! ها مادر؟ واسه چی حتما باید اینو خونند؟

برناردا

آمه لیا

قدیمی ها خیلی چیزا می دونستن که امروزه ماها یادمون رفته . من عوض خوندن اون ذکر چشمو هم می دارم که جستن برق یا راه کشیدن ستاره رو نبینم .

آده لا

من نه . من دوس دار همه ی چیزایی که سالیون درازه بی حرکت مونده با برق و بورق راه بیفته .

مارتیریو

برناردا

آده لا

آخه همه ی اونام که به ما مربوط نمی شن . بهتره اصلا فکرشونم نکنین . عجب شب خوشگلیه! دلم می خواد تا جایی که بتونم بیدار بمونم و خنکی شبو بچشم .

برناردا

آمه لیا

برناردا

منتها باید گرفت خوابید . **ماگداله نا!** چرت اول شو زده .

ماگداله نا!

[ماگداله نا ، ناراحت .]

ماگداله نا

برناردا

بابا ولم کنین!

برو تو جات!

[ماگداله نا ، با خلق تنگ ، بلند می شود .]

ماگداله نا

آمه لیا

نه خیر ، این جا راحتی به آدم حرومه!

شب خوش!

[غر-غرکنان ، خارج می شود .]

برناردا

مارتیریو

برناردا

شما دو تام یالا!

چی شده که جان جان **آن گوستی یاس** ، امشب نمیاد؟

رفته سفر .

[مارتیریو ، به آده لا ، خیره می شود .]

مارتیریو

آده لا

نه بابا!

تا فردا .

[خارج می شود . مارتیریو ، آبی می نوشد و چشم بر در خانه دوخته ، آهسته از صحنه ، می رود بیرون .]

صحنه ی پنجم

[ورود پون چا .]

پون چا

برناردا

پون چا

هنوز این جایی تو؟ آره . از این سکوت کیف می کنم و از اون رسوایی بزرگ هم که تو خبرشو بم دادی هنوز چیزی دستگیرم نشده . اون موضوع رو بذار کنار ، **برناردا** .



برناردا
پون چا

موضوع آره و نه تو کار نیست . چیزی که مهمه گوش به زنگ بودن منه .
درسته : خطر از بیرون نیست . دخترای تو پنداری تو گنجه حبس شدن اما جلو
چیزی رو که تو سینه شون می گذره نه تو می تونی بگیری نه هیچ تابنده یی .
نفس دخترای من آرومه .

برناردا
پون چا

این واسه تو که مادرشونی مهمه . من با همین کاری که می کنم به اندازه خودم
گرفتاری دارم .
حالا دیگه لال مونی گرفتی .

برناردا
پون چا
برناردا

نه ، حد خودمونگه می دارم ... حرفش م نزنیم دیگه .
حقیقت ش اینه که چیزی نداری بگی . اگه از خاک کف این خونه دوتا پر علف
در می اومد تو مٹ برق ، گوسفندای همساده ها رو هوار می کردی سرم که تا
ریشه بچرنشون .

پون چا
برناردا

من خیلی بیش تر از اون که تو بتونی فکرشم بکنی می دونم .
پسرت هنوزم ساعت چاهار صبح **په** رو این گوشه کنارا می بینه ؟ هنوزم مردم
راجع به خونه من از خودشون حرف در میارن ؟
به زبون که نمیارن .

پون چا
برناردا

چون چیزی ندارن که رو کنن ... چون چیز دندون گیری گیرشون نمیاد که بش
پيله کنن ... واسه این که چشمای من مدام مراقبه .
برناردا! من نمی خوام لام تا کام چیزی بگم چون از شرارتای تو وحشت دارم . اما
تو هم اون قدر از خودت مطمئن نباش !
از مطمئن م یه چند هوا مطمئن ترم .

پون چا
برناردا

اما صاعقه ممکنه بی خبر بزنه ها ... قلب آدم هر آن ممکنه بی خبر واسته ها .
این جا ... آب از آب ... تکون نمی خوره . من مثل یه کوه ... جلو بدخیالی های
تو واسادم .
به قول یارو گفتنی ، دیگه بیتر !
امیدوارم .

پون چا
برناردا

صحنه ی ششم

[ورود خدمتکار .]

ظرف - مرفامو شستم . خورده فرمایش دیگه یی هم داری **برناردا** ؟

[برناردا ، بلند می شود .]

خدمتکار

برناردا
پون چا
برناردا

نه . می رم بگیرم بخوابم .
کی می خوای بیدارت منم .
امشبه رو می خوام تخت بخوابم .

[خارج می شود .]

پون چا

وقتی جلو خطر از دست ت کاری بر نمی اد آسون ترین راه اینه که پشت تو بش
بکنی که نبینی ش .

خدمتکار

اون ؟ باد دماغ ش اون قد زیاده که با دست خودش چشماشو می بنده .



پون چا

من دیگه کاری از دست م ساخته نیس . سعی کردم جلو چیزی رو که پیش میاد بگیرم اما حالا ترسم ورداشته . این سکوتو می شنوی ؟ خب ، الانه تو هرکدوم از اتاقای این خونه یه توفانه . روزی که این توفان بلن شه همه ی ما رو با خودش جارو می کنه . از ما گفتن بود .

خدمتکار

برناردا ، خیال می کنه دستی بالای دست ش نیس . دیگه حالی ش نیس یه مرد رو زن های تنها چه قدرتی داره .

پون چا

همه ی تقصیرام زیر سر **پیه ال رومانو** نیست ها . درسته که پارسال چون **آده لا** رو پخته بود که هنوزم کشته - مرده شه ، اما **آده لا** هنوز می باس سر جاش بشینه و پا رو دمبش نذاره . مرد ، مرده .

خدمتکار

می گن بیش تراز یه بار با **آده لا** گپ زده .

[پون چا ، صدای اش را پایین می آورد .]

پون چا

تازه همه شم این نیست .

خدمتکار

نمی فهمم تو این خونه چه اتفاقی می خواد بیفته .

پون چا

کاش می تونستم پاشم برم هفت دریا اون ور تر این خونه و دردسراشو پشت سر بذارم !

خدمتکار

برناردو ... عروسی رو پیش می ندازه و گاس که هیچ اتفاقی هم نیفته .

پون چا

تا حالاشم هر چی باید بشه شده . **آده لا** واسه هر کاری حاضره و دیگرگون هم چشم ازش ور نمی دارن .

خدمتکار

یعنی **مارتیریو** هم ؟

پون چا

اون شرتر از بقیه س . یه چاهه تا گلو پر از زهر . می بینه که **پیه ال رومانو** هه تیکه ی اون نیست ، اگه دستش برسه ... عالموزیر و رو می کنه . به قول یارو گفتنی ... دیگی که واسه من نجوشه ... توش سر سگ بجوشه !

خدمتکار

بابا این هرکدوم شون یه پاشرن !

پون چا

می دونی چی یین ؟ زنای بی مرد ! همین و بس ... یعنی چون وضعی که حتا رابطه ی خونی و مادر فرزندی هم اون تو راه به جایی نمی بره ...

[ناگهان .]

پون چا

هیس س س !

[گوش ، تیزی می کند .]

خدمتکار

چی ؟

پون چا

پارس سگا !

خدمتکار

انگار یکی پشت دره !

صحنه ی هفتم

[آده لا ، با زیر دامن و سینه - بند سفید ، می آید تو .]

پون چا

تو هنوز نخوابیدی ؟

آده لا

اومدم یه چکه آب بخورم .

[از کوزه ی روی میز ، آب می خورد .]



پون چا
آده لا
خدمتکار

خیال می کردم خواب باشی .
تشنگی بیدارم کرد ... شماها خیال خوابیدن ندارین؟
مام دیگه داریم می ریم .

[خروج آده لا .]

صحنه ی هشتم

پون چا
خدمتکار
پون چا
خدمتکار
پون چا

بریم .
ما هم حق مونه بخواییم . **برناردا** تمام روزو نمی ذاره نفس بکشیم .
چراغو وردار .
سگا دیوونه شدن .
حالا نمی ذارن چشم رو هم بذاریم .

صحنه ی نهم

[همه ، خارج می شوند . صحنه ، کاملاً تاریک است .
ماریا خوزه فا ، وارد می شود . بره بی ، به آغوش دارد .]

ماریا خوزه فا

بیعی ، بچه ی نازم / برات لالایی می سازم . / یه روز که شاد و تنها / می ریم تا
لب دریا / یه مورچه از تو لونه ش / یا از رو بوم خونه ش / می بینم تون تو کوچه /
با جیبای پر کلوچه / که با هم خوش و خندون / می ریم سیر باهارون . / می گم
بیعی! - می گمی بع! / می گم دمبه؟ - می گمی نع! / کفش و جوراب ندارم /
خیال خواب ندارم / با ساحل بارونی / سوآل و جواب ندارم . / می گم بیعی! -
می گمی بع! / می گم دمبه؟ - می گمی نع! / رفیق جونی دارم / دل خونی دارم /
رو شاخه ی کلاغ پر / لونه ی مرجونی دارم . / **برناردای** پلنگی / **ماگداله** نای
جنگی / بیعی بیعی بع / دمبه داری؟ نع!

[آواز خوان می رود .]

صحنه ی دهم

[ورود آده لا . هر گوشه - کناری را به دقت می کاود و از
در خانه ، بیرون می رود . ورود مارتیریو ، از در دیگر . با
زیر دامنی ی سفید و شال مشکی ، دور شانه . وسط صحنه
می ایستد و با دلهره و کنجکاوی ، همه جا را می باید .
ماریا خوزه فا ، از در رو به روی ش ، می آید تو .]

مارتیریو
ماریا خوزه فا
مارتیریو
ماریا خوزه فا
مارتیریو
ماریا خوزه فا

کجا می خواین برین بی بی بزرگ؟
درو برام وا می کنی؟ کی باشی تو؟
شما چه جوری او مدین این جا؟
فلنگو بستم ... کی باشی تو؟
خب . حالا برین بخواین دیگه .
آها . شناختم ت . تو **مارتیریوی** ... **مارتیریو** ، یعنی قیافه ی یه شهید ... حالا کی
خیال داری یه بچه بیاری؟ ... من اینو دوس دارم ، نگاش کن!

[بره را نشان اش می دهد .]

این بره رو از کجا آوردین؟

مارتیریو



ماریا خوزه فا

مارتیریو

ماریا خوزه فا

مارتیریو

ماریا خوزه فا

مارتیریو

ماریا خوزه فا

مارتیریو

ماریا خوزه فا

مارتیریو

مارتیریو

آده لا

خب ، بره س که بره س . واسه چی بره بچه حساب نشه؟ بره که از هیچی خیلی بهتره ... عجزوزه برناردای قیافه یوز پلنگی ... **ماگداله** نای قیافه کفتاری ... داد نکشین !

آره . همه جا ظلماته ... چون من موهای سرم سفیده خیال می کنی نمی تونم بچه بیارم ؟ من می تونم بچه ، بچه ، بچه ... اوو ... بچه م م می تونه موهاش سفید سفید باشه و اون م می تونه موهای بچه ش سفید سفید عین برف باشه ما عین موج پشت موج می شینیم همه با سرهای سفید که مٹ کف دریا ... راسی واس چی این جاها کف نیس ؟ این جا مه ش سیاهی و عزاس چرا ؟ داد نزنین بابا ، آروم تر !

وقتی زن همسادم ... نی - نی آورد ... من واسه ش شوکولات بردم . بعدش هم اون واسه من آورد . همیشه دیگه . همیشه . هی منت واسه اون بردم هی اون واسه من آورد ... تو موهاش سفید می شه اما همساده هات نمیان . باید من پاشم خودم بیام اما از خوف این سگایه هو پیرن گازم بگیرن زهله م آب می شه . تا سر مزرعه همرام می آی ؟ من مزرعه می خوام . من خونه می خوام . گیرم خونه های وازی که همساده ها با نی - نی کوچولوهاشون تو تخت ، خواب شون بیره و مرداشون اون بیرون رو صندلیا بشینن با همدیگه اختلاط بکنن ... **پیه ال رو مانو** یه غوله . شما همه تون خاطرشو می خواین اما اون می اد از دم می بلعدتون ، چون شماها هر کدوم پیش اون حبه ی گندمین . نه ، حبه ی گندم م نه : قورباغه های فزرتی بی زبون !

ای بابا ! خب دیگه ، بریم ، بگیرین بخواین !
باشه . اما بعدش درو برام واز می کنی دیگه ؟ مگه نه ؟
اون که معلومه .

[ماریا خوزه فا ، گریان می خواند .]

بعی ، بچه ی نازم / برات لالایی می سازم . / یه روز که شاد و تنها / می ریم تا لب دریا / یه مورچه از تو لونه ش / یا از رو بوم خونه ش / می بینم تون تو کوچه / با جیبای پر کلوچه / که با هم خوش و خندون / می ریم سیر باهارون ...

[در حال خواندن و گریستن ، خارج می شود .]

صحنه ی یازدهم

[مارتیریو ، دری را که ماریا خوزه فا از آن وارد شده ، می بندد و به طرف در خروجی ساختمان می رود . آن جا ، مردد می ماند و دو قدم دیگر بر می دارد . مارتیریو ، با صدای فرو خورده .]

آده لا !

[سکوت . تا دم در ، پیش می رود . آن جا ، بلند ، صدا می زند .]

آده لا !

[ظهور آده لا ، با موهای آشفته .]

واسه چی دست از سرم ورنمی داری؟



مارتیریو
آده لا

مارتیریو
آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو
آده لا

مارتیریو
آده لا

مارتیریو
آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

آده لا

مارتیریو

آده لا

دور این مردو خط بکش!

این فضولی ها به نیومده!؟

راهی که تو می ری راه یه زن نجیب نیس!

می دونم چه قدر دل ت می خواس تو جای من بودی . داری از حسرت به چنگ آوردن ش جز و جز می سوزی!

[مارتیریو ، با صدای بلند .]

دیگه یواش - یواش داره دادم در می اد . این بازی مسخره دیگه نمی تونه ادامه پیدا کنه .

تازه اولشه . من قدرت شو داشتم که پا پیش بذارم . یعنی جرات و شهامت ی رو که تو نداشتی ... من مرگو زیر این سقف به چشم دیدم اما دمبال چیزی رفتم که ماله خودمه و به من تعلق داره .

اون بی احساس دمبال کس دیگه ییه . بی خود خودتو انداختی جلو .

شلوغ ش نکن! ... اون دمبال ثروته اما چشم ش پی من م هس .

داغ شو به دل ت می ذارم! اون با آن **گوستی یاس** ، عروس می کنه .

خودت از من م بهتر می دونی ... که قد یه بال پشه هم ... به آن **گوستی یاس** ، علاقه نداره .

می دونم .

این م می دونی ، چون با چشمای خودت دیدی ... اون ی که چشم **پیه** دنبالشه ... من م!

[مارتیریو ، با غضب .]

آره!

[آده لا ، می رود تو سینه اش .]

اون ی که می خواد من م . من . می خواد . م .. ن .. و!

اگه می خوای یک کارد وردار فروکن این جا تو گلوی من ، اما دیگه اینو جلو من به زبون نیار!

این که می خوای جلو منو بگیری نذاری باش برم علت ش اینه : اگه اون ، زن ی

رو که دوس نداره هزار سال م تو بغل ش بگیره کک ت هم نمی گزه . همون

جور که من کک م نمی گزه . می تونه صد سال آزرگار با آن **گوستی یاس** ،

بمونه. اما اگه نوک انگشت ش به من بخوره بیچاره می شی ، مریض و زمین گیر

می شی و پس می افتی . چون تو هم دوشش داری!

[مارتیریو ، با احساس .]

خب ، آره . بذار اینو بی پرده پوشی بت بگم . بذار قلب م از تلخی مٹ یه

نارنجک منفجر بشه : من دوشش دارم!

[آده لا ، به یک خیز ، در آغوش اش می کشد .]

مارتیریو ، مارتیریو ، این گناه من نیست .



مار تیریو

به من دس نزن! سعی نکن منو نرم کنی مهربون کنی. خون من دیگه با خون تو صاف نمی شه. حتا سعی کردم تو رو به چشم خواهر نگاه کنم اما حالا دیگه برام فقط یه زن ی. یه زن مٹ باقی زنا تو دنیای به این دنگالی.

[پس اش می زند.]

آده لا

خب، پس دیگه هیچ کاری نمی شه کرد. از حسادت قزل قورت کنین! اما **پیه** ما منه. منو با خودش پشت بته های لب رودخونه می کشه. نه، نباید!

مار تیریو

آده لا

بعد از این که طعم دهن شو چشیدم، دیگه تاب تحمل این دیوارای وحشتناکو ندارم. من مال اون م. بذار همه ی ده علیه من بشوره! بذار منو با انگشتای آتیشی شون بسوزونن. بذار همه ی نجیبه خانوما سر به دنبال م بذارن ... من تاج خار زن ی رو که یه مرد زن دار خاطرشو می خواد سرم می دارم.

خفه قون بگیر!

باشه. باشه.

مار تیریو

آده لا

[با صدای آرام تر.]

بیا بریم بگیریم تو رختخواب یخ زده ی بی نصیبی مون زانوی حسرت بغل کنیم. بذار با سکه های سرد **آن گوستی یاس**، عروسی کنه. واسه من فرقی نمی کنه. من می رم می چیم یه پشت و پسله یی که هر وقت خودش خواست و عشقش کشید بیاد سراغ م.

آده لا

تا وقتی فقط یه قطره خون تو رگای منه همچین چیزی اتفاق نمی افته.

مار تیریو

آده لا

توی فررتی که جا خودتو داری، من یه اسب وحشی - رم با همین انگشت کوچیکه م به زانو در می آرم!

اون صداتو که حال م ازش آشوب می شه بلند نکن. دل م چون پره که داره خفه م می کنه.

مار تیریو

آده لا

به ما یاد می دن خواهرمونو دوس بداریم. خداخواهی شد که من تو دل شب تنها بمونم. چون وقتی می بینم ت انگار تا حالا هیچ وقت ندیده بودم ت.

[صدای سوت می آید. آده لا می دود، طرف در.

مار تیریو، می جهد، سر راه اش.]

مار تیریو

آده لا

کجا می ری؟
گم شو کنار از دم در!

اگه تونستی رد شو!

جهنم شو! برو کنار!

مار تیریو

آده لا

[به کشمکش می پردازند. مار تیریو، فریاد می زند.]

مادر! مادر!

بذار برم!

مار تیریو

آده لا

صحنه ی دوازدهم

[برناردا، عصا به دست، با زیر دامنی و شال سیاه بلندی،

ظاهر می شود.]



برناردا

آروم! آروم! چه حیفه ... که صاعقه یی ... لای انگشتم ندارم!

[مارتیریو، با اشاره به آده لا .]

مارتیریو

دامن ش! دامن ش، پر از کاهه! نگاه کن! پیش اون بوده!

برناردا

اون جا ... رختخواب زن های هرزه س!

آده لا

[با خشم، به طرف اش حمله ور می شود. آده لا، تو

روی ش، در می آید!]

در این زندون شکنجه و سکوت ت رو، تخته کن! این دستور دادن چپ و راست

رو، بریز دور!

آده لا

[عصا را از دست اش، بیرون می آورد! دو تیکه می کند

!]

بیا! با این چماق ظلم ... باید، این جور کرد. دیگه، هیچ کی ... جز، پیه ... حق

نداره ... به من، دستور بده!

[ماگداله نا، در حال ورود .]

آده لا!

ماگداله نا

[ورود پون چا و آن گوستی یاس .]

من ... مال اون م!

آده لا

[به آن گوستی یاس .]

اینو، بدون ... و برو، تو حیاط ... بش بگو! از این به بعد ... آقای این خونه، اونه!

آده لا

اون بیرون، وایساده. مٹ یک شیر ... نفس - نفس می زنه!

وای! خدا!

آن گوستی یاس

تفنگ کجاس؟ تفنگ کجاس؟

برناردا

[دوان - دوان می رود. پون چا، دنبال اش می کند. آمه

لیا، ته صحنه، آشکار می شود. صحنه را نگاه می کند و

هراسان، در حالی که سرش را از پشت به دیوار چسبانده؛

به زانو در می آید. پشت سرش، مارتیریو، وارد می شود.

]

آده لا

هیچ کی، نمی تونه ... جلومو بگیره!

[می خواهد خارج شود. آن گوستی یاس، راه اش را می

بندد.]

با اون تن سیراب ت ... پا از این جا، بیرون نمی ذاری! هرزه ی بی آبرو! مایه ی

آن گوستی یاس

ننگ!

بذار، بره ... گورشو، گم کنه ... که دیگه، چشم مون ... به ریخت نحس ش،

ماگداله نا

نیفته!

[صدای تیر تفنگی، از خارج. برناردا، وارد می شود.]

برناردا

حالا اگه، جرات داری ... برو، دمبالش!

[مارتیریو، بر می گردد به صحنه .]

می تونی ... با پیه ال رومانو ... خدافظی کنی!

مارتیریو

پیه! خدا جون م! پیه!

آده لا

[دوان - دوان، خارج می شود.]

صحنه ی سیزدهم

چی؟ کشتی ش؟

پون چا



مار تیر یو
برناردا
ماگداله نا
مار تیر یو
پون چا
ماگداله نا
برناردا

نه! با اسب ش ، فلنگو بست .
تقصیر من بود : زن ها نمی تونن ... با تفنگ ... درست ، نشونه بگیرن .
پس ، واسه چی ... اینو ، بش گفتی؟
واسه خاطر دختره ! یه دریای خون ... رو سرش ، راه می ندازم !
لعنتی !
شیطون ... تو جلدش ، رفته !
این جوری ، بهتره !

[صدای خفه بی ، شنیده می شود .]

آده لا ! آده لا !

برناردا

[پون چا ، روبه در .]

پون چا
برناردا
خدمتکار

وا کن !
وازش کن ! فکر نکن ، دیفارا می تونن ... شرمساری ت رو ، پنهون کنن !
همساده ها ... از دم ، بیدار شدن .

[برناردا ، با صدای فرو خورده ، می گرد .]

در رو ، وا کن ! اگه ، نه ... می شکونم ش ! **آده لا !**

[از در ، فاصله می گیرد .]

برناردا

برناردا

بجمین ! یه چکش ی ، چیزی !

برناردا

چی شده؟

پون چا

خدا ، نصیب نکنه !

پون چا
برناردا

نرو ، تو!
نه ! نمی رم ، تو . **پپه** ! تو هنوزم ، می تونی ... زنده ... تو پناه تاریکی ی درختا ،
فرار کنی . اما ... همین روزاس ... که از پا ، دریای ! بیارین ش ، پایین ! دخترم ...
باکره ، مرده ! بیرین ، تو اتاق ش . مٹ دختره باکره ... لباس ، تن ش کنین !
هیچکی ... لام تا کام ... هیچی ، نباید بگه ! اون ، باکره مرده ! فردا ، سفیده ی
صبح ... ناقوسو ، دو بار می زنن !

هزار بار ، تن ش شاد ... که تونست ، اونو ... تنگ ، بغل ش بگیره !
اشک و گریه زاری ، لازم ندارم ! به مرگ ... رو - در - رو ، نگاه کرد . ساکت !

[به یکی از دخترها .]

گفتم ، ساکت !

مار تیر یو
برناردا

برناردا

[به یکی دیگر از دخترها .]

اشکاتو ، نگه دار ... واسه روزا و شبای تنهایی ت . همه ، خودمونو ... تو دریای
اشک و عزا ، غرق می کنیم ! **آده لا** ... کوچک ترین دختر **برناردا آلبا** ... باکره ،
مرده ! شنیدین ، که چی گفتم ؟ ساکت ! ساکت ! ساکت !

پرده

